

کتابخوانی توسعه
۱۰

مستگزار
حمیدرضا حجازی

@khedmatgozarhr

معرفی کتاب



چرا املت‌ها شکست می‌خورند؟
ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر

نویسندگان: دارون عجم اوغلو
جیمز ای. رایینسون

مترجمان: محسن میردامادی
محمد حسین نعیمی پور

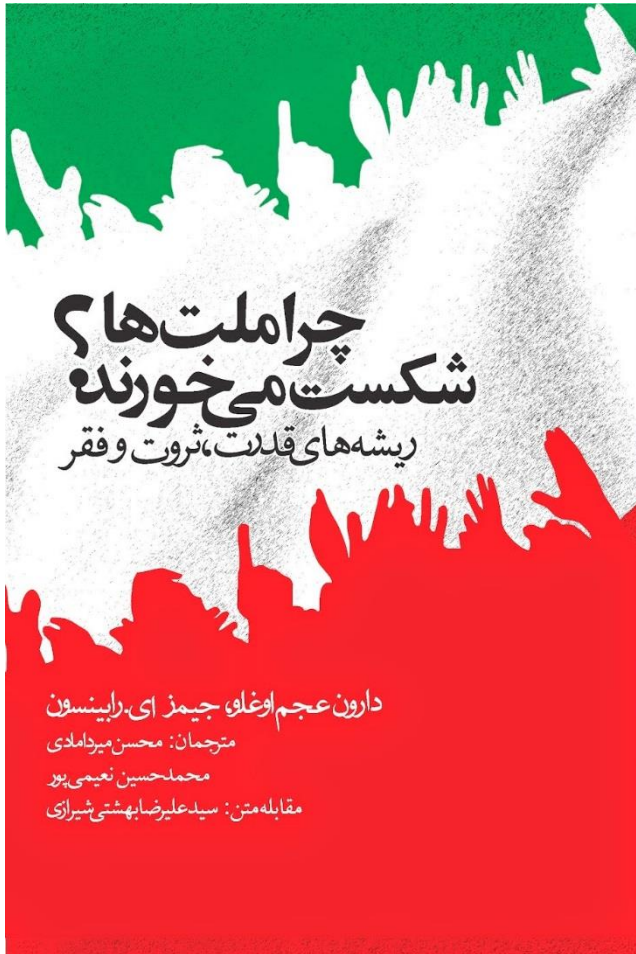
شماره سلسل: ۹۷-۱۸



فهرست مطالب

- تصویر روی جلد کتاب..... ۲
۱. کلیات..... ۳
- ۱-۱. شناسنامه کتاب..... ۳
- ۲-۱. معرفی نویسندگان..... ۳
- ۳-۱. چکیده مطالب کتاب..... ۴
۲. معرفی محتوای کتاب..... ۵

تصویر روی جلد کتاب



معرفی کننده کتاب:

سلمان قاراخانی (پژوهشگر پویش فکری توسعه) / بهار ۱۳۹۷

۱. کلیات

۱-۱. شناسنامه کتاب

انتشارات روزنه

چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟

ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر

نویسندگان:	دارون عجم اوغلو، جیمز ای. رابینسون
مترجمان:	محسن میردامادی، محمدحسین نعیمی‌پور
نوبت چاپ:	اول ۱۳۹۳
شمارگان:	۲۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۴۵۲-۸

تلفن انتشارات: ۰۲۱۸۸۸۵۳۶۳۱

<https://www.rowzanehnashr.com>

Email: info@rowzanehnashr.com

۲-۱. معرفی نویسندگان

دارون عجم‌اوغلو^۱ در سال ۱۹۶۷ در استانبول ترکیه در خانواده‌ای ارمنی متولد شد. وی پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان در استانبول، کارشناسی خود را از دانشگاه یورک در بریتانیا و کارشناسی ارشد و دکتری خود را از مدرسه اقتصادی لندن دریافت کرد. او یک سال به عنوان مدرسه اقتصادی لندن فعالیت کرد تا اینکه در سال ۱۹۹۳ به عضویت هیئت علمی مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) درآمد. عجم‌اوغلو براساس اطلاعات پایگاه مقالات IDEAS/RePEc در سال ۲۰۱۵ به عنوان پراستنادترین

1. Daron Acemoglu

اقتصاددان در ۱۰ سال گذشته معرفی شد، و هم اکنون در زمره ۱۰ اقتصاددان پرستند است. عجم‌اوغلو طی دوره فعالیت آکادمیک خود در طیف گسترده‌ای از موضوعات به پژوهش پرداخته است از اقتصاد سیاسی گرفته تا نظریه سرمایه انسانی، نظریه رشد، توسعه اقتصادی، نوآوری، نابرابری درآمد و دستمزد، اقتصاد کار و ... وی بیان کرده است که بخش اعظم پژوهش‌های وی به انگیزه تلاش برای فهم منشأ و دلایل فقر صورت گرفته است.

جیمز ای. رایبنسون^۱ اقتصاددان و دانشمند علوم سیاسی بریتانیایی متولد سال ۱۹۶۰ است. وی مدرک دکتری خود را از دانشگاه پیل دریافت کرد. رایبنسون هم اکنون استاد مدرسه سیاست عمومی هریس دانشگاه شیکاگو است و پیش از آن بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۵ استاد دانشگاه هاروارد بود. وی سابقه تدریس در دانشگاه‌های برکلی کالیفرنیا، کالیفرنیا جنوبی و ملیورن را نیز در رزومه علمی خود دارد. زمینه‌های پژوهشی اصلی رایبنسون، اقتصاد تطبیقی و توسعه سیاسی با تمرکز بر کشورهای آمریکای لاتین و جنوب صحرائی افریقا است.

عجم‌اوغلو و رایبنسون سال‌های طولانی را با هم همکاری داشته‌اند که حاصل آن علاوه بر کتاب حاضر، مقالات متعدد بین‌المللی معتبر و همچنین کتاب مشهور «ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی» در سال ۲۰۰۶ بوده است.

۱-۳. چکیده مطالب کتاب

با مقایسه رتبه‌بندی کشورها از لحاظ رشد اقتصادی در چند قرن گذشته نسبت به زمان حال، مشاهده می‌شود این رتبه‌بندی وارونه شده است؛ یعنی برخی از کشورها که در صدر لیست بوده‌اند به پایین لیست و کشورهایی که در پایین لیست بوده‌اند به صدر لیست رفته‌اند. دلیل این بخت‌برگشتگی^۲، ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول کرده‌است. سؤال اصلی این است که چرا برخی از کشورها با چنان سرعت بالایی پیشرفت کرده‌اند؛ در حالی که کشورهای دیگر درجا زده‌اند یا به عقب برگشته‌اند. عده‌ای از

-
1. James A. Robinson
 2. reversal of fortune

اندیشمندان با تحلیل‌های بلافصل خود، بهره‌وری، تخصص، فناوری، انباشت سرمایه، موهبت‌های طبیعی و غیره را عامل این واقعیت می‌دانند (رشد اسمیتی)؛ در مقابل اندیشمندان دیگری هستند که با تحلیل‌های بنیادی خود، عامل این واقعیت را مسیر طی شده برای دستیابی به فناوری، انباشت سرمایه و غیره می‌دانند (رشد شومپتیری). در واقع آنان بهره‌وری، تخصص، فناوری، انباشت سرمایه و نظایر آن را معلول توسعه (رشد) و می‌دانند، نه علت آن. این دسته از اندیشمندان تحولات نهادی را عامل توسعه تلقی کرده و اهمیت تحلیل‌های نهادی را در نگرش تکاملی آن می‌دانند که با مدنظر قراردادن تغییرات اجتماعی، قدرت و فرهنگ را در نظر می‌گیرد.

در همین راستا عجم‌اوغلو و رایینسون در کتاب چرا برخی ملت‌ها شکست می‌خورند؟، به ارزیابی عملکرد اقتصادی جوامع در طول تاریخ پرداخته‌اند. آنان با رد فرضیات جغرافیا، فرهنگ و غفلت سیاستمداران، عامل اصلی اختلاف میان کشورها را وجود نهادهای سیاسی و اقتصادی متفاوت می‌دانند. آنان در سطح اول مطالعه خود نهادهای سیاسی و اقتصادی را به دو دسته‌ی بهره‌کش و فراگیر تقسیم می‌کنند. نهادهای اقتصادی فراگیر که در گرو شکل‌گیری نهادهای سیاسی فراگیر می‌باشند و در مراحل بعد خود حامی این دسته از نهادها هستند، با حفظ حقوق مالکیت، زمینه‌های ایجاد تخریب خلاق را فراهم می‌آورند. در سطح دوم مطالعه به این موضوع پرداخته می‌شود که چرا نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر در تعداد اندکی از کشورها شکل گرفته است؟ آنان تاریخ متفاوت جوامع و وجود برهه‌های سرنوشت‌ساز در برخی از جوامع را دلیل تفاوت در این موضوع می‌دانند. در واقع آنان علت واگرایی میان جوامع را موضوعی از قبل تعیین شده نمی‌دانند و معتقدند تحولات نهادی در طول تاریخ علت واگرایی این جوامع شده است.

۲. معرفی محتوای کتاب

خیلی نزدیک، خیلی متفاوت

نویسندگان در این بخش از کتاب در ارتباط با مناطقی صحبت به میان می‌آورند که با وجود اینکه از لحاظ جغرافیایی و فرهنگی به همدیگر نزدیک هستند، اما از لحاظ شاخص‌های توسعه فاصله زیادی از یکدیگر دارند. از جمله این مناطق می‌توان به دو

کشور کره شمالی و کره جنوبی اشاره کرد. در این فصل از شهری به نام نوگالس نام برده شده است که یک بخش از آن نوگالس آریزونا در ایالت متحده آمریکا و بخش دیگر آن نوگالس اورونا در مکزیک واقع شده است. این دو بخش از شهر به وسیله حصاری از هم جدا شده است و نکته جالب وضعیت کاملاً متفاوت این دو بخش از لحاظ شاخص‌های توسعه‌یافتگی است.

سؤال اصلی این است که چرا این دو بخش با وجود یکسان بودن جغرافیا و فرهنگ، از لحاظ شاخص توسعه انسانی (HDI) به این میزان از همدیگر فاصله دارند؟

تفاوت میان شهرهای آمریکای شمالی و جنوبی خیلی بیشتر از تفاوت این سو و آن سوی حصار نوگالس است و دلیل عمده آن نحوه استعمار و میراث استعمارگران در این مناطق است که منجر به شکل‌گیری تاریخ نهادی متفاوتی در این مناطق شده است. استعمار آمریکای جنوبی از سوی اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها شکل گرفت. آنان با توجه به تفکر مرکانتلیسم به دنبال به غارت‌بردن منابع خدادادی این مناطق بودند و جهت دستیابی به این امر، منابع انسانی این مناطق را با گذاشتن قوانین کار اجباری مورد استثمار قرار می‌دادند. این نحوه قانونگذاری در این مناطق میراثی بود که این نوع از استثمارگران در این مناطق به ارث گذاشته شد. بریتانیا که در آن زمان از قدرت کمتری برخوردار بود در فرآیند استعمار جا ماند و قسمت‌های آمریکای شمالی را تصاحب کرد. این مناطق برخلاف آمریکای جنوبی از منابع خدادادی کمتری برخوردار بود و به دلیل سکونت بومیان متخاصم در این مناطق، به هیچ‌وجه امکان تعامل و در نهایت امکان بهره‌بردن از منابع انسانی آنان وجود نداشت؛ درواقع این مناطق خالی از منابع خدادادی و انسانی بود. با وجود چنین شرایطی دولت بریتانیا به فکر افتاد به جای استفاده از نیروهای بومی این مناطق از مهاجران بهره‌جوید و برای ارتقای سطح انگیزش مهاجران که معمولاً از زندانیان تبعید شده به این مناطق بودند، بخشی از زمین‌های آن مناطق را در اختیار آنان قرار بدهد و یک نظام ارباب دهقانی تقریباً پیشرفته را ایجاد کردند. این قوانین میراث کمپانی در این مناطق بود. نتیجه این امر ایجاد یک سلسله مراتبی بود و به تدریج براساس همین سلسله مراتب تقسیم‌بندی‌هایی ایجاد شد که ایالات را به وجود آورد. در این ایالات، مجلس‌های قانونگذاری به وجود آمد و از به هم پیوستن این

مجلس‌ها، کنگره ملی شکل گرفت و در نهایت یک نظام قانونگذاری به وجود آمد و نتیجه این فرآیند استقلال آمریکا از بریتانیا بود. قوانین مختلف به ارث‌مانده از استعمار در آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی سرنوشت متفاوتی را برای این مناطق رقم زد. بعد از شکست فردیناند از بناپارت و تضعیف قدرت نظامی اسپانیا، کشورهای آمریکای جنوبی ادعای استقلال کردند. این کشورها (از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مکزیک اشاره کرد) به دلیل وجود نهادهای بهره‌کش، نتوانستند از این شرایط استفاده کنند و بعد از استقلال، فضای کاملاً نابسامانی را تجربه کردند؛ به گونه‌ای که در طی ۵۰ سال، ۵۲ رئیس‌جمهور در مکزیک سرکار آمد. ثروتمندان در این کشور نه براساس رانت‌های شومپیتری و تخریب خلاق، بلکه از طریق انحصارات قانونی ثروت‌اندوزی کردند و این امر تنها به نهادهای حاصل از میراث استعمار در این مناطق بستگی دارد. بنابراین وجود نهادهای مختلف که سبب شکل‌گیری نظام انگیزشی متفاوت در مناطق گوناگون می‌شود، منجر به اختلاف مسیر این مناطق شده است.

وجود نهادهای سیاسی فراگیر که امکان مشارکت و فرصت یکسان را برای افراد فراهم می‌سازد، امکان استفاده از رانت‌های شومپیتری را میسر خواهد کرد.

فرضیه‌های ناموفق

در ارتباط با واگرایی مسیر توسعه کشورهای گوناگون، فرضیه‌های مختلفی مطرح شده است که هر کدام دارای نواقصی هستند.

فرضیه اول: جغرافیا

طبق این فرضیه کشورهای مناطق استوایی از کشورهای مناطق معتدل عقب افتاده‌تر هستند. آب و هوا در مناطق استوایی آنان را نسبت به کشورهای معتدل به عقب رانده است، همچنین در این مناطق امراض و بیماری‌ها بیشتر است. مردم در این مناطق، تبیل و گریزان از نوآوری هستند و از لحاظ سیاسی زیر بار حکومت خودکامه می‌روند.

این نظریه نمی‌تواند دلیل واگرایی کشورهای کره شمالی و کره جنوبی یا نوگالس و یا آلمان قبل از فروریختن دیوار برلین را توضیح دهد. با وجود اینکه جغرافیا یک عامل ثابت بوده است، اما مسیر توسعه کشورها وارونه شده است! این نظریه فاقد توانایی تبیین این قضیه است که چرا انقلاب صنعتی در انگلستان اتفاق افتاد؟!

فرضیه جغرافیا مطرح می‌کند که در مناطق استوایی به دلیل بارندگی زیاد خاک بهره‌وری خود را از دست داده است، اما در کشاورزی نکته‌ی مهم‌تر از خاک، حفظ حقوق مالکیت است.

آیا کشورهای استعمارگر وضعیت کشاورزی بهتری را نسبت به کشورهای مستعمره داشتند که توانستند بر آنها چیره شوند؟ اگر هم چنین بوده است چگونه با ثابت بودن عامل جغرافیا این واگرایی به مرور زمان افزایش یافته است؟

فرضیه دوم: فرهنگ

اندیشمندان معتقد به این فرضیه، بیان می‌کنند آنچه موجب واگرایی مسیر توسعه کشورها شده است، توزیع ناهمگون فناوری در کشورهای گوناگون است. این فرضیه به این نکته اشاره می‌کند که با وجود اینکه برخی کشورها زمینه پذیرش ایده‌های نو و فناوری‌های جدید را دارند، اما در برخی از کشورها به دلیل فرهنگ خرافه‌گری، این اتفاق رخ نمی‌دهد و در نتیجه این امر منجر به توزیع ناهمگون فناوری می‌شود. به طور مثال کشورهای افریقایی در زمان استعمار از اثرات سرریز و ورود فناوری به این مناطق بهره‌نجانستند. ماکس وبر به عنوان یکی از اندیشمندان بزرگ معتقد به این فرضیه، مبحث اصلاحات دینی و حرکت از کاتولیک به سمت پروتستان را در کتاب «اخلاق پروتستانی» مطرح می‌کند که این امر منجر به تغییر نظام انگیزشی در جوامعی مانند انگلستان و هلند شده است و مناطق تحت استعمار این دو کشور از این اثر سرریز بهره‌جسته‌اند. فرهنگ اروپای غربی هم نوعی از اثرات سرریز است که به کشورهای مستعمره تزریق شد و برخلاف فرهنگ اروپای شرقی اثرات مهمی را در کشورهای مستعمره ایجاد نمود.

فرضیه فرهنگ نمی‌تواند یک فرضیه جامع در ارتباط با واگرایی مسیر کشورها باشد. به طور مثال نمی‌تواند دلیل واگرایی کشورهای کره شمالی و کره جنوبی یا شهر نوگالس را مطرح کند. شاید کشورهای افریقایی پذیرای فناوری نظیر گاوآهن نبودند، اما آنان به شدت از تفنگ استقبال کردند. عدم‌پذیرش فناوری‌هایی نظیر گاوآهن، نه به دلیل خرافات، بلکه به دلیل شرایط برده‌داری و نیاز به تفنگ بیشتر در این مناطق بود و این به دلیل باصرفه بودن برده‌داری نسبت به کشاورزی در آن برهه از زمان بود. فرهنگ انگلستان و هلند در کشورهای کانادا و نیجریه تزریق شد، اما این دو کشور مسیر متفاوتی

را طی کردند و دلیل واگرایی این کشورهای مستعمره، تنها فرهنگ نبوده است. برای فرهنگ اروپای غربی هم می‌توان به کشور آرژانتین اشاره کرد که تحت تأثیر این فرهنگ بوده، اما از جمله کشورهای عقب‌افتاده به شمار می‌رود.

کشورهای خاورمیانه نه به دلیل دین اسلام؛ بلکه به خاطر اینکه استان‌هایی از دولت عثمانی بودند به چنین عقب‌افتادگی دچار شدند.

فرضیه سوم: فرضیه غفلت

فرضیه غفلت به این معنی است که سیاست‌هایی که در کشورهای عقب‌افتاده انجام می‌شود به دلیل ناآگاهی‌هایی است که سیاستمداران و نخبگان سیاسی آن کشور انجام می‌دهند. کشورها به این دلیل عقب‌افتاده هستند که رهبرانشان نمی‌دانند کدام خطا-مشی‌ها شهروندان‌شان را ثروتمند می‌سازد. به طور مثال در مسئله تولید کفش در غنا، مکان‌یابی اشتباه کشتارگاه‌ها و قسمت تولید چرم موجب تحمیل هزینه‌های حمل و نقل بالا به این کشور شده است؛ یا به طور مثال فعالیت‌های اقتصادی که مائو در چین انجام داد از جمله شواهد مورد اشاره در این فرضیه است.

نکته جالب این است که مشاور اقتصادی نخست وزیر غنا در دوره مورد بررسی، آرتور لویس برنده جایزه نوبل اقتصاد بوده است. بنابراین چنین ناکارایی به دلیل ناآگاهی نخبگان سیاسی نبوده است، بلکه وجود محدودیت‌ها و انگیزه‌های سیاسی منجر به تجویز چنین سیاست‌هایی شده است که این موضوع در چین زمان مائو نمود بیشتری دارد.

نظریه بهبود کیفیت نهادی

نهادهای اقتصادی فراگیر و غیرفراگیر

کشورها به لحاظ موفقیت اقتصادی باهم متفاوت هستند و دلیل این مسئله نیز نهادهای متفاوت، قوانین تأثیرگذار بر کارکرد اقتصاد و انگیزه‌هایی است که برای مردم به وجود می‌آیند. نهادهای اقتصادی فراگیر، نهادهایی هستند که امکان و فرصت مشارکت را توسط توده‌های گسترده‌ی مردم در فعالیت‌های اقتصادی فراهم می‌کنند و از استعدادها و مهارت‌های آنان بهترین استفاده را می‌برند و به افراد این امکان را می‌دهند تا انتخاب-هایی را بر حسب تمایلات خود انجام بدهند. برای فراگیر بودن نهادهای اقتصادی باید امنیت لازم برای اموال خصوصی به وجود بیاید. به عبارت دیگر باید یک نظام حقوقی

بی طرف به وجود بیاید و ارائه خدمات عمومی نیز برای همه یکسان باشد و فرصت و زمینه مشارکت برای همه افراد در تبادل کالاها و خدمات و انعقاد قراردادها به صورت یکسان شکل بگیرد. علاوه براین، امکان ورود کسب و کارهای جدید و انتخاب دوره شغلی و کاری برای مردم می‌بایست همه جا یکسان باشد.

حقوق اموال خصوصی و برقراری امنیت نقش مهمی در زمینه توسعه دارد، زیرا تنها آنهایی که چنین حقوقی داشته باشند از تمایل و انگیزه برای سرمایه‌گذاری و افزایش بهره‌وری خود برخوردار خواهند بود. یک تاجر اگر بداند خروجی کارش دزدیده می‌شود یا توسط دولت مصادره می‌شود یا مالیات بر آن بسته می‌شود انگیزه کمی برای خود خواهد داشت. این حقوق باید برای قشر اعظمی از مردم جامعه وجود داشته باشد.

نهادهای اقتصادی فراگیر نیازمند حقوق مالکیت امن و فرصت‌های اقتصادی نه تنها برای گروه نخبه و سرآمد جامعه، بلکه برای همه قشرهای جامعه است. حقوق اموال تضمین شده، قانون، خدمات عمومی و آزادی انعقاد قراردادها و تبادل در بازار همگی به یک نهاد مرجع بستگی دارد که همان دولت است، یعنی نهادی که توانایی اجبار گذاشتن برای اعمال قانون، پیشگیری از سرقت و کلاهبرداری و به رسمیت شناختن قراردادها میان طرفین را خواهد داشت.

دولت به صورت منحصربفردی با نهادهای اقتصادی پیوند خورده و همه دولت را به عنوان اعمال‌کننده قانون و نظم و انضباط، ضامن حقوق اموال و قراردادها می‌شناسند و غالباً دولت تامین‌کننده‌ی کلیه‌ی خدمات عمومی است. بنابراین نهادهای اقتصادی فراگیر نیازمند دولت کارآمد بوده و از آن استفاده می‌کنند.

نهادهای غیرفراگیر یا بهره‌کش‌هایی هستند که اساساً با این هدف طراحی شده‌اند تا درآمدها و ثروت را از یک قشر و یا بخشی از جامعه به نفع قشر دیگر بیرون بکشند و آن را استخراج بکنند.

نهادهای اقتصادی فراگیر می‌توانند بازارهای اقتصادی فراگیر را ایجاد کنند. این نهادها نه تنها به مردم آزادی‌هایی برای دنبال کردن خواسته‌هایشان در زندگی می‌دهند تا استعدادهای خود را دنبال کنند، بلکه می‌توانند میدان مناسبی را نیز برای حضور افراد در فعالیت‌ها فراهم آورند. آنهایی که ایده‌های بهتری دارند می‌توانند کسب‌وکاری را آغاز

کنند. کارگران به فعالیتهایی مشغول خواهند شد که در آنها بهره‌وری و بازدهی بیشتری دارند و شرکت‌هایی که بازدهی کمتری دارند با شرکت‌هایی با بازدهی بالاتر جایگزین می‌شوند. نهادهای اقتصادی فراگیر می‌توانند زمینه را برای روشن شدن سایر موتورهای پیشرفت یعنی فناوری و آموزش فراهم آورند. رشد اقتصادی پایدار همواره با پیشرفتهایی در حوزه‌ی فناوری همراه بوده که به اجزای موتور اقتصادی یعنی کارگران، زمین و سرمایه‌های موجود این امکان را می‌دهد که از بازدهی بیشتری برخوردار باشند. بهبودها و پیشرفتهایی که در زندگی ما حاصل شده است محصول دانش، خلاقیت، نوآوری و کارآفرینی افرادی است که از علم برای ایجاد کسب و کارهای سودآور استفاده کرده‌اند. این فرآیند نوآوری توسط نهادهای اقتصادی‌ای به وجود آمده است که عملاً حقوق خصوصی را به رسمیت شناخته‌اند، قراردادها را به رسمیت شناخته و زمینه‌های حقوق یکسان برای همه افراد و همه کسب‌وکارها در بازار به وجود آورده‌اند و به این ترتیب فناوری‌ها وارد زندگی ما شده‌اند.

آموزش‌ها، مهارت‌ها، ظرفیت‌ها و دانش نیروی کار که در مدارس، منزل و هنگام کار می‌آموزند با فناوری‌ها ارتباط مستقیم دارد. اگر نیروی کار دانش و معلومات لازم برای استفاده از فناوری‌های موجود در جهان را نداشته باشد، عملاً این فناوری‌ها استفاده‌ی چندانی نخواهند داشت؛ اما مهارت‌ها و ظرفیت‌های نیروی کار چیزی فراتر از راه‌اندازی ماشین‌هاست. مهارت‌ها و آموزش‌های نیروی کار می‌تواند دانش و علمی را تولید کند که براساس آن پیشرفت امروز بشر هموار می‌شود و امکان استفاده و تطبیق با این فناوری‌ها در خطوط مختلف کسب‌وکار و در حوزه‌های مختلف کسب‌وکار به وجود می‌آید. امروزه تغییرات و تحولات ناشی از فناوری نیازمند آموزش است و این آموزش هم برای مخترعان و هم برای کارگران و استفاده‌کنندگان از این فناوری‌ها لازم است و اینجاست که ما اهمیت نهادهای اقتصادی‌ای را درک می‌کنیم که می‌توانند زمینه‌های یکسان حضور افراد را به وجود بیاورد. سطح آموزشی پایین کشورهای فقیر یا به دلیل نهادهای اقتصادی‌ای است که عملاً نمی‌توانند انگیزه‌هایی را برای والدین در تربیت فرزندان و فرستادن آنان به مدارس ایجاد بکند یا ناشی از نهادهای سیاسی‌ای که عملاً در ایجاد انگیزه برای دولت جهت ساخت مدارس و تأمین مالی آنها ناکام می‌ماند و والدین و

فرزندان آنها نیز انگیزه‌ای برای ادامه در این زمینه نخواهند داشت. هزینه‌ای که این کشورها برای سطح پایین آموزش خود و فقدان بازارهای فراگیر پرداخت می‌کنند بسیار بالاست. این کشورها نمی‌توانند استعدادهای موجود خود را به تحرک دریاورند. توانایی نهادهای اقتصادی برای جذب توان بالقوه بازارهای فراگیر، تشویق نوآوری در حوزه‌ی فناوری، سرمایه‌گذاری در مردم و به تحرک رساندن استعدادهای مهارت‌های تعداد زیادی از افراد نقش بسیار حیاتی در رشد اقتصادی خواهد داشت.

نهادهای سیاسی فراگیر و غیر فراگیر

سیاست فرآیندی است که از طریق آن جامعه قوانینی را برای اداره خود انتخاب می‌کند. سیاست به این دلیل ساده در نهادها حضور دارد که نهادهای فراگیر می‌توانند در شکوفایی و رونق اقتصادی کشور سهم عمده‌ای ایفا کنند. برخی از افراد یا گروه‌ها نظیر نخبگان، این امر را از طریق ایجاد نهادهای بهره‌کش بازی کردند. هنگامی که تعارضی در حوزه‌ی نهادها به وجود بیاید آنچه اتفاق بیفتد بسته به گروه یا افرادی دارد که در بازی‌های سیاسی برنده می‌شوند و می‌توانند حمایت‌های بیشتری را جذب کرده و به منابع دیگری دسترسی پیدا کنند و یک اتحاد مؤثر را بین خود شکل دهند. به طور خلاصه برنده‌شدن افراد و گروه‌ها بسته به نوع توزیع قدرت سیاسی در جامعه دارد؛ نهادهای سیاسی یک جامعه تعیین‌کننده‌ی کلیدی در نتایج این بازی بزرگ هستند؛ نهادها در واقع قوانینی هستند که انگیزه‌ها را در سیاست مدیریت می‌کنند و می‌توانند مشخص کنند که یک دولت چگونه انتخاب می‌شود و کدام بخش‌هایی از دولت حق چه کاری را خواهند داشت .

نهادهای سیاسی مشخص می‌کنند که چه کسی باید دولت را در دست بگیرد و با چه اهدافی این قدرت مورد استفاده قرار بگیرد. اگر توزیع قدرت غیرمحدود باشد، نهادهای سیاسی نیز تمامیت‌خواه می‌شوند و رژیم‌های استبدادی به بار می‌آورند. در نظام‌های سیاسی دارای نهادهای سیاسی تمامیت‌خواه، تمام کسانی که می‌توانند این قدرت را به دست بگیرند نهادهای سیاسی را نیز برای خود ایجاد می‌کنند تا عملاً ثروت‌اندوزی کرده و قدرت خود را به قیمت تلف کردن بخش عمده‌ای از جامعه افزایش می‌دهند. در مقابل نهادهای سیاسی که قدرت مورد نظر را به صورت مساوی در جامعه تقسیم می‌کنند و

محدودیت‌هایی بر آن اعمال می‌کنند، سیستم‌های متکثر را به وجود می‌آورند. در این حالت قدرت سیاسی به جای اینکه در درون یک گروه کوچک یا مجموعه‌ای از افراد در جامعه لانه کند یا قرار بگیرد، در طیف گسترده‌ای از گروه‌های متکثر موجودیت پیدا می‌کند.

پرواضح است که ارتباط نزدیکی میان تکثرگرایی و نهادهای اقتصادی فراگیر وجود دارد، اما نکته‌ی کلیدی در درک این مسئله که چرا برخی از ملت‌ها توانسته‌اند نهادهای اقتصادی فراگیر داشته باشند صرفاً نهادهای سیاسی متکثر آنها نبوده است، بلکه دولت‌های مرکزی آنها نیز دولت‌های قدرتمندی بوده‌اند که به صورت پهنه متمرکز شده‌اند.

همسویی نهادهای اقتصادی و سیاسی

تمرکز اصلی این بخش بر پیوند میان نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر و غیرفراگیر است. نظریه توازن دوگانه بر این نکته اشاره دارد که نظام‌های اقتصادی و سیاسی، هر دو یا به دسترسی باز گرایش دارند یا به دسترسی محدود، این بدان معناست که تغییرات بنیادی اثبات در هر یک از نظام‌های اقتصادی یا سیاسی نمی‌توانند بدون تغییرات بنیادین در نظامی دیگر روی بدهند.

نهادهای رسمی با توجه به نظام اجتماعی که در آن قرار گرفته‌اند، عملکردی متفاوت از خود بروز خواهند داد. هنگامی توازن میان نهادهای سیاسی و اقتصادی نتیجه می‌دهد که حفظ تحولات بنیادی در هر دو نظام اقتصادی یا سیاسی، بدون تحولات در دیگری اتفاق نیفتد. درک نیروهای حافظ توازن بین نهادهای سیاسی و اقتصادی، برای درک ثبات نظم‌های گوناگون و گذار بین جوامع میان دسترسی محدود و دسترسی باز بسیار اهمیت دارد.

نهادهای اقتصادی فراگیر که حقوق مالکیت را مدیریت می‌کنند یک زمین بازی تراز ایجاد می‌کنند و مشوق سرمایه‌گذاری‌ها در فناوری‌ها و مهارت‌های نو هستند. نهادهای اقتصادی فراگیر به صورت عمده منافع اساسی گروه نخبه‌ی جامعه را کاهش می‌دهد. کاهش منافع به این صورت اتفاق می‌افتد که نهادهای غیرفراگیر می‌بایست در بازار به

رقابت با نهادهای دیگر بپردازند و وجود قراردادها و به رسمیت شناخته شدن حقوق خصوصی باعث زوال آنها خواهد شد.

نهادهای سیاسی فراگیر که قدرت را به صورت بهینه توزیع می نمایند، مخالف نهادهای اقتصادی ای هستند که منابع گروه دیگری از جامعه را استخراج و مصادره کنند، بنابراین با وضع تعرفه ها و قوانین محدودکننده ی ورود افراد به بازار، مخالف هستند، چرا که این قوانین، منافع گروه اندکی از افراد را در بازار تأمین می کنند.

در همین راستا هم افزایی بسیار زیادی میان نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر وجود دارد. نهادهای اقتصادی فراگیر به نوبه ی خود هم به حمایت از نهادهای سیاسی می پردازند و هم خود توسط آنها پشتیبانی می شوند؛ آن ها نهادهایی هستند که قدرت سیاسی را به شکل گسترده و به شیوه ای متکثر در جامعه توزیع می کنند. به طریقی مشابه نهادهای اقتصادی استثماری پیوندی هم افزا با نهادهای سیاسی استثماری دارند. این نهادها قدرت را در دستان عده ای اندک متمرکز می سازند که این عده به شکل متقابل انگیزه خواهند داشت به خاطر منافع خود نهادهای اقتصادی استثماری را حفظ کنند و توسعه بخشند و منابع به دست آمده را در جهت تحکیم سلطه ی خود بر قدرت سیاسی به کار بندند. درواقع سیستم های اقتصادی غیرفراگیر با به فقر کشاندن افراد، منافع گروه اندکی از نخبگان را تأمین می کند. این سیستم اقتصادی بدون غلبه و چیرگی اقتصادی سیاسی، امکان پذیر نیست.

در راستای چنین هدفی، نهادهای سیاسی و اقتصادی غیرفراگیر قدرت را در دست گروه اندکی از افراد محدود می کند و محدودیت های کمی را نیز در اعمال قدرت از سوی آنها اعمال می کند. نهادهای اقتصادی نیز توسط این گروه اندک، نهاددهی می شود و به این ترتیب منابع سایر اقشار جامعه به نفع آنها استخراج می شود. نهادهای اقتصادی بهره کش یا غیرفراگیر به همین دلیل با نهادهای سیاسی غیرفراگیر نیز همراه خواهند بود، در واقع نهادهای اقتصادی غیرفراگیر برای بقای خود نیازمند نهادهای سیاسی غیرفراگیر خواهند بود.

این رابطه هم افزایی میان نهادهای اقتصادی و سیاسی غیرفراگیر، یک حلقه ی بازخورد بسیار قوی را تشکیل می دهد، بدین نحو که نهادهای سیاسی به گروه نخبه که در صدر

گروه سیاسی قرار دارند این امکان را می‌دهد که تا نهادهای اقتصادی مورد نظر خود را با محدودیتی اندک انتخاب کنند و کسی هم مانع کار آنها نشود. علاوه بر این، افرادی که این امکان را پیدا می‌کنند تا نهادهای سیاسی را در آینده نهادهای کرده و تحول آنها را مدیریت کنند.

نهادهای اقتصادی غیرفراگیر در پاسخ به این فعالیت سیاسی، ثروت را برای گروه نخبه مذکور بیشتر می‌کند و رونق و رفاه اقتصادی آنها را افزایش می‌دهد و به این ترتیب باعث قوام و دوام قدرت سیاسی گروه مذکور می‌شود. در این دسته از جوامع، نخبگان سیاسی این قدرت را دارند که برای تأمین مجموعه‌ای از نهادهای اقتصادی بر دیگران غلبه کنند، این کار ثروت فراوانی را به قیمت هدررفت توانایی گروه دیگری از جمعیت برای آنها به همراه خواهد داشت.

منابعی که این نهادهای اقتصادی تولید می‌کردند به گروه نخبه حاکم بر جامعه این امکان را می‌داد تا ارتشی برای خود درست کرده و نیروهای امنیتی برای دفاع از انحصار مطلق‌گرایی خود و قدرت سیاسی تشکیل دهد. اثر این فرآیند این بود که نهادهای اقتصادی و سیاسی غیرفراگیر به صورت مستمر از همدیگر حمایت کرده و به دوام و بقای یکدیگر کمک می‌کردند، البته رابطه‌ی هم‌افزایی میان نهادهای اقتصادی و سیاسی غیرفراگیر بسیار بیشتر از این است. هنگامی که نخبگان حاضر و فعلی که قدرت را در دست دارند توسط تازه‌واردها به چالش کشیده شوند، افراد تازه‌وارد در معرض محدودیت‌های کمتری قرار دارند، لذا انگیزه‌ی آنها برای حفظ این نهادهای سیاسی با ایجاد مجموعه‌ای جدیدتر از نهادهای اقتصادی، بسیار بیشتر است. نهادهای اقتصادی فراگیر براساس بنیان‌هایی شکل گرفته‌اند که نهادهای سیاسی فراگیر آنها را ایجاد کرده‌اند که در آن توزیع قدرت به صورت گسترده و یکسان در جامعه انجام شده و امکان سوء استفاده از آن نیز محدود شده است. چنین نهادهای سیاسی امکان سوء استفاده از قدرت و به چالش کشیدن بنیان‌های نهادهای فراگیر را دشوارتر و دشوارتر می‌کند، لذا آنهایی که قدرت سیاسی را کنترل می‌کنند، نمی‌توانند از آن به راحتی برای ایجاد نهادهای اقتصادی غیرفراگیر به نفع خود استفاده کنند.

در ارتباط با همسویی نهادهای سیاسی و اقتصادی می‌توان گفت: ترکیبی از نهادهای فراگیر و بهره‌کش نمی‌تواند دوام داشته باشد؛ نهادهای غیرفراگیر در سیستم‌های سیاسی فراگیر، امکان بقا برای مدت زمان زیادی نخواهند داشت. به طور مشابه نهادهای اقتصادی فراگیر نیز نمی‌توانند تحت حمایت نهادهای سیاسی غیرفراگیر قرار بگیرند. در این حالت‌ها احتمال دارد این نهادهای فراگیر خود به نهادهای غیرفراگیر تبدیل شوند و منافع گروه اندکی از قدرت را تأمین کنند یا اینکه ممکن است پویایی اقتصادی که این نهادها را به وجود می‌آورند باعث تزلزل در نهادهای سیاسی غیرفراگیر شود و زمینه و راه را برای ظهور نهادهای سیاسی فراگیر ایجاد کند.

دلایل عدم شکوفایی نهادهای فراگیر

با توجه به مباحث مربوط به نهادهای اقتصادی و سیاسی، مسئله‌ی اصلی این است که چرا با وجود اینکه نهادهای فراگیر زمینه‌ساز رشد و توسعه در جامعه هستند، جوامع چنین نهادهایی را انتخاب نمی‌کنند؟ به عبارت بهتر می‌بایست این درک به وجود بیاید چرا سیاست برخی جوامع به ایجاد نهادهای فراگیر و در نهایت رشد اقتصادی می‌انجامد؛ در حالی که سیاست گروه و بخش عمده‌ای از جوامع دیگر در طول تاریخ و حتی امروز منجر به ایجاد نهادهای بهره‌کش و غیرفراگیری می‌شود که مانع رشد اقتصادی شده‌اند؟ آشکارا مشخص است که باید انگیزه‌ی لازم در افراد برای ایجاد انواعی از نهادهای اقتصادی که بتواند شکوفایی را به بار آورند، وجود داشته باشد. شاید آن‌طور به نظر برسد که این انگیزه در تمام افراد وجود دارد و آنها می‌خواهند که چنین نهادهایی را برای ایجاد پیشرفت در جامعه به وجود بیاورند؛ اما آیا همه‌ی شهروندان و یا همه‌ی سیاستمداران یا همه‌ی دیکتاتورها می‌خواهند تا کشورشان تا اندازه‌ی ممکن ثروتمند و پیشرفته شود؟ متأسفانه شهروندان بسیاری از کشورهای جهان معتقدند که چنین انگیزه‌ای در پادشاهان و نهادها وجود نداشته است. نهادهای اقتصادی که بتوانند انگیزه‌هایی را برای پیشرفت اقتصادی به وجود بیاورد عملاً بازتوزیع درآمدها و قدرت را به نحوی انجام خواهند داد که دیکتاتورها و سایرین از آنها بی‌بهره خواهند بود. مشکل اساسی این است که همواره جدال پیرامون نهادهای اقتصادی وجود خواهد داشت و پیامدهای مختلفی را برای شکوفایی یک ملت به بار می‌آورد و براساس آن مشخص خواهد شد که ثروت و

رفاه اقتصادی چگونه توزیع خواهد شد و قدرت در اختیار چه کسی خواهد بود. رشد اقتصادی که از طریق این نهادها به وجود می‌آید برندگان و بازندگانی را به همراه خواهد داشت.

مخالفت با رشد اقتصادی منطبق خاص خود را داشته است. رشد اقتصادی و تحول فنی همواره همراه با پیامدهایی هستند که جوزف شومپیتر آن را تخریب خلاقانه می‌داند. به عبارت دیگر، این فرآیند ساختارهای جدید را جایگزین ساختارهای قدیمی می‌کند. بخش‌های جدید منابعی را از بخش‌های قدیمی جذب می‌کند، شرکت‌های جدید کسب-وکار را از شرکت‌های قدیم و شناخته شده می‌گیرند، و فناوری‌های جدید نیز مهارت‌ها و ماشین‌های فعلی را از رده خارج می‌کنند. فرآیند رشد اقتصادی و نهادهای فراگیری که براساس آن در این حالت شکل می‌گیرد، بازندگانی را در کنار برندگان در حوزه‌ی سیاسی و در بازار اقتصادی به وجود می‌آورد. ترس و هراس از این تخریب خلاق غالباً ریشه‌ی چنین مخالفت‌هایی با اقتصاد فراگیر و نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی است. گروه‌های قدرتمند اغلب در برابر پیشرفت موضع می‌گیرند و مخالف موتورهای رشد و پیشرفت اقتصادی هستند. رشد اقتصادی صرف، فرآیندی نیست که در آن ماشین‌آلات بهتر یا افراد تحصیل کرده‌تر حضور داشته باشند، بلکه یک فرآیند تحول‌گرا و ساختار شکن است که در آن تخریب خلاق به صورت گسترده اتفاق می‌افتد. لذا رشد وقتی اتفاق می‌افتد و پیش می‌رود که بازندگان اقتصادی آن که زمانی اختیارات اقتصادی داشتند و در اثر این رشد آنها را از دست داده‌اند، مانع آن نشوند و از همه مهم‌تر این‌ه بازندگان سیاسی که قدرت سیاسی خود را در خطر می‌بینند، مقابل آن نایستند.

تعارض برای به دست‌گیری منابع اندک، قدرت و درآمد، در نهایت می‌تواند به تعارض در حوزه‌ی قوانین بازی منجر شود و نهادهای اقتصادی که تعیین‌کننده‌ی فعالیت‌های اقتصادی هستند و از این فرآیند نفع می‌برند، تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. وقتی تعارضی به وجود می‌آید، تمایلات همه‌ی گروه‌ها را نمی‌توان به صورت هم‌زمان پاسخ گفت؛ برخی شکست می‌خورند و مایوس می‌شوند و برخی دیگر نیز به موفقیت می‌رسند و نتایج خوبی را به دست می‌آورند. اینکه چه کسی پیروز این تعارض خواهد بود، تأثیرات بسیار مهمی بر مسیر حرکت اقتصادی یک کشور به جای خواهد گذاشت. اگر گروه‌هایی

که در مقابل رشد قد علم می‌کنند، برندگان فرآیند مذکور باشند، می‌توانند مانع رشد اقتصادی باشند و منجر به رکود اقتصادی خواهند شد.

این منطقی که چرا گروه‌های قدرتمند در جامعه الزاماً نباید در برابر نهادهای سیاسی بایستند، نهایتاً می‌تواند به نوع انتخاب نهادهای سیاسی نیز بینجامد. در یک ورژن تمامیت‌خواه، برخی از گروه‌های جامعه می‌توانند از قدرت خود استفاده کرده و نهادهای اقتصادی را بنا بر میل خود به وجود بیاورند، اما آیا آنها این تمایل را نیز خواهند داشت که نهادهای سیاسی را به حالت تکثرگرا تبدیل کنند؟ به طور کلی پاسخ به این سؤال منفی است؛ زیرا این مسئله می‌تواند قدرت سیاسی آنها را محدود کند و دشواری‌های فراوانی را برای آنها در نهاددهی نهادهای اقتصادی به وجود بیاورد تا آنها بتوانند منافع خود را تأمین کنند.

افراد و مردمی که از نهادهای اقتصادی بهره‌کش رنج می‌برند نمی‌توانند از حاکمان مستبد خود انتظار داشته باشند که داوطلبانه تغییراتی را در نهادهای سیاسی به وجود بیاورند و بازتوزیع قدرت را در جامعه انجام دهند. تنها راه تغییر در این نهادهای سیاسی، اجبار و فشار به منتخبان و نخبگان جامعه برای ایجاد نهادهای تکثرگرای بیشتر خواهد بود. به‌طور مشابه می‌توان ادعا کرد از آنجایی که هیچ دلیلی وجود ندارد که نهادهای سیاسی به صورت خودکار به نهادهای تکثرگرا تبدیل شوند، هیچ‌گونه تمایل طبیعی نیز برای متمرکز کردن قدرت سیاسی وجود نخواهد داشت. البته شاید انگیزه‌هایی برای ایجاد یک نهاد دولتی متمرکز در یک جامعه وجود داشته باشد، به ویژه در جوامعی که قبلاً چنین تمرکزی در آنها وجود نداشته است.

مانع اصلی برای تمرکز سیاسی در چنین حالت‌هایی، نوعی هراس از تغییر است، هر گروه یا قبیله یا سیاستمداری که بخواهد چنین تمرکزی را در چنین دولتی به وجود بیاورد مطمئناً قدرت را نیز در دست خود متمرکز خواهد کرد. این مسئله موجب عصبانیت و خشم قبایل، گروه‌ها و افراد دیگری خواهد شد که بازندگان سیاسی این فرآیند خواهند بود. فقدان تمرکز سیاسی نه تنها به معنی فقدان قانون و انضباط در سرزمین خواهد بود، بلکه کنشگران فراوانی نیز در یک محدوده جغرافیایی با قدرت بالا حضور خواهند داشت که مانع از تغییر در امور می‌شود و ترس از مخالفت یا واکنش خشن آنها در نهایت

می‌تواند مانع تمرکز قدرت توسط عده‌ای دیگر شود. به عبارت دیگر، تمرکز سیاسی صرفاً هنگامی اتفاق می‌افتد که یک گروه از مردم نسبت به دیگران از قدرت و کفایت سیاسی بالا برای ایجاد یک دولت برخوردار باشد.

تولید فقر و غنا (مدار ۳۸ درجه)

چگونه بهروزی اقتصادی و فقر توسط انگیزندگانی که نهادها خلق می‌کنند، تعیین می‌شود و سیاست به چه شکلی چستی نهادهای یک کشور را مشخص می‌کند؟ این بخش با تمرکز بیشتر بر روی وضعیت کره جنوبی و کره شمالی اقدام به تبیین هرچه بیشتر نظریه بهبود کیفیت نهادی کرده است.

پس از جنگ جهانی دوم شبه جزیره کره بر روی مدار ۳۸ درجه به دو کره شمالی با مدیریت شوروی و کره جنوبی با مدیریت ایالات متحده تقسیم شد. براساس این مدیریت در کره شمالی یک اقتصاد دستوری و در کره جنوبی یک اقتصاد بازاری شکل گرفت. پس از جنگ دو کره که در سال ۱۹۵۰ شروع شد، واگرایی این دو کشور آغاز شد. دلیل واگرایی این دو کشور در وجود نهادهای سیاسی و اقتصادی متفاوت در این دو کشور است. نهادهای سیاسی فراگیر در کره جنوبی امکان مشارکت همگان در بازار سیاسی و اقتصادی را فراهم آورده است. برای ایجاد نهادهای اقتصادی فراگیر لزوم حفظ حقوق مالکیت کافی نیست و این حقوق نیز باید بی‌طرف باشد تا فرصت‌های یکسان برای همگان مهیا شود. پیدایش نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر و غیرفراگیر وابسته به خدمات از طریق دولت است. به طور مثال در کره شمالی افراد پس از گذراندن واحدهای درسی که صرفاً جهت تبیین مشروعیت حاکمیت است به مدت ده سال وارد ارتش می‌شوند و پس از آن وارد یک ارگان دولتی می‌شوند. مسیر طی شده برای همگان یکسان است و انگیزه‌ای برای تخریب خلاق وجود ندارد. در صورتی که در کره جنوبی افراد پس از طی کردن واحدهای درسی که در راستای مهارت و جامعه‌پذیری بیشتر افراد است، پس از آزمون‌های بسیار دشوار وارد بازار کار می‌شوند.

نحوه انتخاب نهادهای اقتصادی به نهادهای سیاسی موجود در آن جامعه بستگی دارد. در کشورهایی نظیر کره شمالی که نهادهای سیاسی بهره‌کش یا غیرفراگیر وجود دارد، افرادی که قدرت را در دست دارند در جهت حفظ و تداوم قدرت سیاسی خود به دنبال

ایجاد نهادهای اقتصادی غیرفراگیر خواهند بود که قدرت اقتصادی را نیز در دست خود نگه دارند. در طرف دیگر طیف، در کشورهایی نظیر کره جنوبی ابتدا نهادهای سیاسی فراگیر به وجود آمده و بعد از آن نهادهای اقتصادی فراگیر ایجاد می‌شود و با تضمین حقوق مالکیت بی‌طرف و حرکت به سمت بازار، نهادهای اقتصادی فراگیر شکل می‌گیرد. نهادهای اقتصادی فراگیر نمی‌توانند در کنار نهادهای سیاسی غیرفراگیر شکل بگیرند. با توجه به اینکه نهادها در جهت چانه‌زنی ائتلاف حاکم شکل می‌گیرند، وجود نهادهای سیاسی غیرفراگیر و ایجاد قدرت چانه‌زنی برای گروه خاصی اجازه توزیع ثروت را به همگان نخواهد داد. از سوی دیگر نهادهای اقتصادی غیرفراگیر نمی‌توانند در کنار نهادهای سیاسی فراگیر شکل بگیرند، زیرا نهادهای اقتصادی غیرفراگیر ثروت را در دست عده‌ای بلوکه می‌کند و این امر از توزیع یکسان قدرت سیاسی جلوگیری می‌کند. وجود نهادهای فراگیر منجر به تخریب خلاق می‌شود. تخریب خلاق در بازار اقتصادی سبب می‌شود که با پیدایش صنعت جدید و بنگاه جدید، جریان سود سرمایه بنگاه‌ها یا صنعت قدیم از بین برود و در بازار سیاسی هم جریان قدرت به دست نخبگان سیاسی خلاق تر بیفتد. وجود پیامد تخریب خلاق در پی فراگیر شدن نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر منجر به این می‌شود که بسیاری از نخبگان سیاسی و اقتصادی از شکوفایی این نوع از نهادها در جامعه جلوگیری کنند.

به طور مثال لادیت‌ها که شامل اشراف زمین‌دار و پیشه‌وران مشغول در صنایع غیرمکانیزه بودند در برابر مکانیزه شدن صنعت ایستادند، زیرا تخریب خلاق حاصل از این فرآیند جریان سود را به سمت صنعت مکانیزه کشاند و این امر باعث شد انقلاب صنعتی در کشورهای دیگر نظیر اتریش و مجارستان با وقفه بیشتری شکل بگیرد.

یک جامعه با نهادهای سیاسی بهره‌کش به رشد اقتصادی نخواهد رسید، به طور مثال در کشور کنگو وجود این دسته از نهادها باعث شده است تا کشاورزی و صنعت پیشرفت نکند، زیرا تمام عایدی حاصل از آن به دست دولت می‌افتد؛ جاده‌ای ساخته نمی‌شود تا دسترسی دولت به مردم کمتر باشد تا مردم کمتر مورد استثمار واقع شوند. در این جوامع تفنگ به جای گاوآهن مشتری بیشتری دارد، زیرا مردم به دنبال حفاظت خود از استثمار هستند.

نهادهای سیاسی غیرفراگیر تنها هنگامی منجر به رشد اقتصادی آن هم به صورت موقت خواهند شد که در کنار نهادهای اقتصادی فراگیر قرار گیرند. برای این امر می‌توان به کشور کره جنوبی در سال ۱۹۵۰ و دولت ژنرال پارک اشاره کرد. به دلیل مستعمره‌بودن این کشور از سوی ایالات متحده آمریکا، از قبل نهادهای اقتصادی فراگیر وجود داشتند و ائتلاف حاکم نمی‌توانست این نهادها را از بین ببرد و سرانجام قدمت بیشتر نهادهای اقتصادی فراگیر نسبت به نهادهای سیاسی غیرفراگیر و نهادینه شدن آن در جامعه سبب شد در بازار سیاسی اصلاحاتی صورت بگیرد، ژنرال پارک ترور شد، دموکراسی شکل گرفت و به دنبال آن نهادهای سیاسی فراگیر به وجود آمد.

در کشور روسیه در زمان تسلط بلشویک‌ها و همچنین جزایر کارائیب، هم نهادهای سیاسی و هم نهادهای اقتصادی غیرفراگیر بودند و در یک مدت زمان نسبتاً کوتاهی به موفقیت‌هایی دست یافتند، اما این موفقیت‌ها دائمی نبودند.

برهه‌های سرنوشت‌ساز (بزنگاه‌های تاریخی)

چگونه نهادها در خلال درگیری‌های سیاسی متحول می‌شوند و چگونه گذشته حال را شکل می‌دهد؟ در این بخش به برهه‌های سرنوشت‌ساز پرداخته خواهد شد که در طول زمان منجر به تغییر مسیر کشورهای گوناگون شده است.

برهه‌های سرنوشت‌ساز مانند یک شمشیر دولبه کار می‌کنند. یکی از برهه‌های سرنوشت‌ساز در طول تاریخ، مرگ سیاه یا طاعون در سال ۱۳۴۶ میلادی بود. بر اثر این بیماری بسیاری از افراد جان خود را از دست دادند و در اروپای غربی قدرت چانه‌زنی دهقانان افزایش یافت و اصلاحات عمیقی در ساختار ارباب دهقانی به وجود آمد، اما در اروپای شرقی به دلیل اینکه قدرت اربابان بیشتر بود و شهرها هم کوچکتر بودند به دلیل کمبود نیروی کار، استثمار اربابان بیشتر شد و نتیجه این شد که در اروپای غربی طبقه متوسط بزرگتری شکل گرفت و اصلاحات سیاسی عمیق‌تری نظیر انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ میلادی رخ داد و در نهایت به انقلاب صنعتی انجامید. بنابراین اروپای غربی بستر مناسبتری برای صنعتی شدن بود.

وجود جنگ‌ها و نیاز به منابع مالی یکی دیگر از برهه‌های سرنوشت‌ساز برای جوامع است. در بریتانیا به دلیل کمبود منابع و نیاز دولت به مالیات‌ستانی، پارلمان قدرت بیشتری

را داشت؛ اما همین موضوع در فرانسه میسر نبود، زیرا فرانسه نسبت به انگلستان مستعمرات بیشتر و غنی‌تری داشت، بنابراین مجلس در این کشور قدرت انگلستان را نداشت و این موضوع منجر به این امر شد که انقلاب صنعتی در فرانسه با یک وقفه شکل بگیرد.

اینکه برهه‌های سرنوشت‌ساز در یک جامعه منجر به شکل‌گیری نهادهای فراگیر یا غیرفراگیر شوند به وجود نهادهای اولیه و عملکرد دولت بستگی دارد که منجر به شکل‌گیری چرخه‌های تکاملی یا چرخه‌های شوم در آن جامعه می‌شود.

جنگ بریتانیا و اسپانیا بر سر افزایش قدرت تجاری در اقیانوس اطلس به دلیل شرایط جوی و اشتباه فرماندهان اسپانیایی (علی‌رغم قدرت کمتر بریتانیا) به نفع بریتانیا تمام شد و این زمینه‌ساز افزایش قدرت اقتصادی و به دنبال آن قدرت سیاسی بازرگانان در بریتانیا شد. اگرچه بازرگانان اسپانیایی هم قدرت اقتصادی بالایی داشتند، اما قدرت بالای اقتصادی پادشاهان اسپانیا که ناشی از دسترسی آنان به مناطق استعمارشده غنی بود موجب آن شد که پادشاهان اسپانیا هیچ‌گونه تعاملی با بازرگانان نداشته باشند و طبقه متوسط در اسپانیا از لحاظ سیاسی رشد نیابد.

یکی از برهه‌های سرنوشت‌ساز دیگر تصرف ژاپن با ۴ کشتی توسط آمریکا بود. پس از این واقعه یک اصلاح سیاسی صورت گرفت و به جای دولت توکوگاوا، دولت میجی بر سرکار آمد (اصلاحات میجی). رخدادی تقریباً مشابهی در چین هم اتفاق افتاد و دولت مینگ در جنگ تریاک با انگلستان شکست خورد، اما با توجه به قدرت داخلی بالای حکومت مینگ اصلاحات سیاسی در این کشور به وجود نیامد.

رشد تحت سلطه نهادهای بهره‌کش

رشد اقتصادی تحت تأثیر نهادهای بهره‌کش می‌تواند شکل بگیرد، اما این رشد از تحولات فناوری پدید نمی‌آید، بلکه از تخصیص منابع و بهره‌جستن از فناوری‌های موجود به صورت موقت ایجاد می‌شود. ایجاد رفاه از این طریق، علاوه بر اینکه این رفاه را در دست عده‌ای خاص قرار می‌دهد، زمینه را برای بی‌ثباتی سیاسی و جنگ‌های داخلی جهت دستیابی به این رفاه از سوی گروه‌های دیگر فراهم می‌آورد. پیامد این رخداد از

بین رفتن رشد حاصله توسط نهادهای استثماری است و یا حداقل انرژی زیادی در آن جامعه صرف ممانعت از بی‌ثباتی‌های سیاسی می‌شود.

من آینده را دیده‌ام و به آن امیدوارم (شوروی)

این بخش به تبیین رشد اقتصادی تحت سلطه نهادهای غیرفراگیر در شوروی پس از انقلاب ۱۹۱۷ میلادی پرداخته است.

با فروپاشی حکومت تزاری در شوروی و روی کار آمدن حزب بلشویک با تفکرات مارکسیستی، آنان در ابتدا برای پیشبرد برنامه ۵ ساله صنعت خود اقدام به بستن مالیات‌های سنگین بر بخش کشاورزی کردند، اما با توجه به ضعف در مالیات ستانی، استالین دست به ایجاد یک نظام اشتراکی زد. این سیاست میلیون‌ها انسان را در شوروی بر اثر قحطی و کار در اردوگاه‌های کار و اعدام به کشتن داد. درآمدهای حاصل از این سیاست، صرف افزایش تولید در بخش صنعت شد و شوروی تا سال ۱۹۷۰ رشد سریعی را تجربه کرد.

فقدان محرک انگیزشی در ارتقای فناوری در شوروی منجر به این شد که سران حکومت به فکر نظام پاداش‌دهی و تنبیهی بیفتند، منتها به دلیل شاخص کمی (افزایش تولید) که برای میزان پاداش قرار داده بودند این پاداش‌ها نتوانست سطح فناوری را بالا ببرد. به طور مثال ورقه‌های فولاد ضخیم‌تر شدند یا چلچراغ‌ها به شدت سنگین شدند. نظام تنبیهی بر طبق قانون کار به گونه‌ای بود که اگر فردی ۲۰ دقیقه دیر بر سر کار بیاید به شدت مجازات خواهد شد. این قانون حدود ۳۶ میلیون از بزرگسالان را به خود مشغول کرد، ۳۵۰ هزار نفر را به کشتن داد، دو و نیم میلیون نفر را به اردوگاه‌های کار فرستاد و حدود ۱۵ میلیون به زندان افتادند.

بازگشت به عقب

این بخش به تجربه کشورهایی پرداخته است که حرکت رو به عقب، یعنی حرکت از سمت نهادهای فراگیر به سمت نهادهای غیرفراگیر را تجربه کرده‌اند.

ونیز

استقلال ونیز در سال ۱۸۱۰ و وجود قرارداد بازرگانی کوماندا شرایط مناسبی را برای ارتقای رشد اقتصادی فراهم آورد. رشد اقتصادی بستر رشد اصلاحات سیاسی در ونیز را

فراهم آورد. آنان پس از کشتن دوجه^۱ یک شورا را برای مدیریت و نیز به وجود آوردند. در ابتدا شرط ورود به شورا صلاحیت بود، اما بعد از مدتی این شورا حالت انحصاری و وراثتی به خود گرفت، به گونه‌ای که اگر پدربزرگ و پدر فردی در این شورا بود، خود آن فرد نیاز به تأیید صلاحیت نداشت. پیدایش نهادهای سیاسی غیرفراگیر زمینه‌ساز شکل‌گیری نهادهای اقتصادی غیرفراگیر شد. پیدایش چنین نهادهایی حتی منجر به حذف قرارداد کوماندانها شد و جمعیت و نیز را که تا آن زمان به ۴۵۰ هزار نفر رسیده بود به صد هزار نفر کاهش داد. پیامد ایجاد و شیوع نهادهای غیرفراگیر در و نیز سبب شد که و نیز به جای اینکه یک بندرگاه تجاری باشد تبدیل به یک شهر توریستی شود.

روم

جمهوری روم در ابتدا تلفیقی از نهادهای فراگیر و غیرفراگیر بود. بعد از افزایش تعداد جنگ‌ها، هنگامی که جنگاوران به جنگ می‌رفتند زمین‌های آنان بایر می‌ماند. به تدریج این زمین‌ها توسط اشراف زمین‌دار غصب شد و هنگامی که جنگاوران از جنگ برمی‌گشتند نمی‌توانستند بر روی زمین‌های خود کار کنند. با نارضایتی مردم، انقلابی تحت رهبری ژولیوس سزار شکل گرفت. طرفداران سزار که بعد از کشت شدن وی حکومت را به دست گرفتند، آن را از حالت جمهوری به حالت امپراطوری درآوردند و نهادهای سیاسی و اقتصادی غیرفراگیر را به جامعه تزریق کردند.

چرخه تکاملی

توازن دوگانه میان نهادهای سیاسی تک‌انگرا و نهادهای اقتصادی فراگیر در کنار تمرکز قدرت و انحصار خشونت منجر به شکل‌گیری چرخه تکاملی خواهد شد. در چنین شرایطی امکان نهایت استفاده از برهه‌های سرنوشت‌ساز فراهم خواهد آمد. در بریتانیا ابتدا در زمان استوارت‌ها، تمرکزگرایی ایجاد شد و بعد از آن ائتلافی بسیار وسیع از اشراف، اعیان و بازرگانان شکل گرفت و به انقلاب شکوهمند رسید و در سال ۱۸۳۲ اصلاحات سیاسی به تدریج انجام شد. این اصلاحات جهت جلوگیری از انقلاب دیگری در بریتانیا و با حمایت حزب ویگ انجام شد. این اصلاحات تغییراتی را در مکانیزم

۱. دوجه یا دژ (Doge)، لقب رهبران برخی حکومت‌ها در ایتالیا.

رای‌دهی و محدود کردن انحصارات به وجود آورد. بریتانیا بعد از انقلاب نظاره‌گر جنگ‌ها و اغتشاشات داخلی بود و فرادستان نه به دلیل دادن یک سری از امتیازات، بلکه جهت عدم بازگشت به گذشته دست به چنین اصلاحاتی زدند. این روال در فرانسه شکل نگرفت. اصلاحات رادیکالانه عصر ترور را به دنبال داشت و فرانسه دوباره به حالت خودکامگی بازگشت و دموکراسی در این کشور با یک وقفه زمانی شکل گرفت. وجود نهادهای سیاسی کثرت‌گرا و حاکمیت قانون برای همگان در کنار تمرکز خشونت منجر به تعامل نهادهای سیاسی کثرت‌گرا با نهادهای اقتصادی فراگیر شد. نتیجه این تعامل فراگیرتر شدن هر چه بیشتر نهادها شد و نهادهای سیاسی و اقتصادی حامی یکدیگر شدند، توزیع ثروت به صورت عادلانه‌تر شکل گرفت، توزیع قدرت وسیعتر شد، و از این‌رو از ایجاد لابی‌گری‌هایی که منجر به یک حکومت خودکامه می‌شد، جلوگیری به عمل آمد.

کارکرد چرخه تکاملی

چرخه تکاملی سه کارکرد دارد که عبارت‌اند از:

حاکمیت قانون: همه در برابر قانون یکسان هستند و گروهی نمی‌تواند با استفاده از این قوانین به حقوق گروه دیگر تجاوز کند. این امر منجر به آن می‌شود که تمرکزگرایی به کثرت‌گرایی سیاسی صدمه وارد نکند. به طور مثال در ایالات متحده هنگامی یک روزولت قصد داشت دیوان عالی کشور را - به دلیل رد کردن طرح موفق وی برای حل بحران - منحل کند، با وجود محبوبیتی که داشت اجازه چنین کاری به وی داده نشد و او تنها توانست اصلاحاتی را در دیوان انجام دهد. وی معتقد بود تصمیمگیری قضات بر حسب سیاست است و نه حقوق! نمونه مشابه این امر در آرژانتین بود که قضات به راحتی عوض می‌شدند و ترکیب قضات به گونه‌ای چیده می‌شد که ائتلاف حاکم در دوره‌های بعدی قدرت خود را از دست ندهد. در پرو به دلیل عدم تطابق نظر رئیس جمهور و کنگره، رئیس جمهور با استفاده از محبوبیت خود کنگره را منحل کرد.

رابطه متقابل نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر: نهادهای اقتصادی فراگیر به پشتوانه نهادهای سیاسی فراگیر به وجود می‌آیند و در ادامه نهادهای اقتصادی از حذف نهادهای سیاسی فراگیر ممانعت می‌کنند. نهادهای سیاسی فراگیر با جلوگیری از ایجاد انحصار

تراست و توزیع گسترده منافع زمینه را برای ایجاد نهادهای اقتصادی فراگیر فراهم می‌آورند. با توزیع وسیع منافع دیگر به صرفه نخواهد بود که فرد یا گروهی بخواهند منافع ناچیز را در دست خود محصور کنند. آزادی رسانه‌ها: در چرخه‌های تکاملی شرایط برای آزادی رسانه‌ها فراهم می‌شود. رسانه‌ها با به چالش کشیدن مسائل از فروپاشی نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر جلوگیری می‌کنند.

مثال‌هایی از چرخه تکاملی

بریتانیا

این بخش از بریتانیا به عنوان یکی از کشورهای که بستر چرخه تکاملی است یاد می‌کند. پس از گرم شدن زمین به میزان ۷ درجه، گونه‌های گوناگون گیاهی و جانوری پدید آمدند و زمینه‌ساز انقلاب نوسنگی در خاورمیانه شدند، اما با وجود گذشت ۹۵۰۰ سال از این انقلاب مردم انگلستان هنوز به شکار مشغول بودند، در صورتی که مردم در خاورمیانه به یکجانشینی روی آورده بودند. بعد از اشغال انگلستان توسط امپراطوری روم، در این منطقه پیشرفت‌هایی شکل گرفت، اما با فروپاشی امپراطوری روم در سال ۴۵۰ بعد از میلاد انگلستان به روال سابق خود بازگشت. این منطقه مدام مورد تهاجم قبایل گوناگون قرار می‌گرفت و به دلایل مسائل امنیتی، نظام فتودالی در این منطقه شکل گرفت. بعد از مرگ سیاه و اصلاحات در نظام ارباب دهقانی و بعد از پیروزی در جنگ با اسپانیا به تدریج اصلاحات در انگلستان شروع شد. عایدی حاصل از خرید و فروش بردگان در اقیانوس اطلس به جیب گروه‌هایی رفت که در بدنه حکومت نبودند و زمینه‌ساز کثرت-گرایی در انگلستان شد. در حالی که عایدی حاصل از فروش برده در افریقا به جیب پادشاه خودکامه می‌رفت و زمینه‌ساز قدرت هرچه بیشتر او می‌شد، در واقع واگرایی انگلستان از افریقا از همین جا شروع شد. در آسیا هم دولت عثمانی از شکل‌گیری نهادهای فراگیر جلوگیری کرد و در آمریکای جنوبی وجود تمدن‌های آزتک، اینکا و مایا سبب تشویق استعمارگران جهت سلطه بر آن مناطق شد و زمینه‌ساز ایجاد نهادهای بهره‌کش در آن مناطق شد.

بارون‌ها در سال ۱۲۱۵ میلادی با توجه به قدرتی که کسب کردند به عنوان لایه دوم قدرت، شاه جان را مجبور به امضای منشوری کردند که در آن شاه ملزم می‌شد برای سیاست‌های خراج‌ستانی با بارون‌ها مشورت کند و می‌بایست پارلمان را تشکیل می‌داد. همچنین یک گروه ۲۵ نفره از بارون‌ها بر اجرای مواد منشور نظارت داشتند و شاه را مجبور به پایبندی به تعهدات خود می‌کردند. پارلمان تشکیل شده از نجیب‌زادگان، اشراف و شوالیه‌ها بود که قدرت بالایی داشت. بعد از تحولات سیاسی در انگلستان، تئودورها به حکومت رسیدند و بعد از هنری هشتم، الیزابت حکومت را در دست گرفت و بعد از او حکومت به دست استوارت‌ها افتاد. در زمان جیمز اول پارلمان توانست انحصارات داخلی را کنترل کند، اما در زمان چارلز اول پارلمان منحل شد و شاه با اعطای حق انحصاری برای تولید و توزیع کالا برای خود حامیانی را پیدا کرد و از این طریق برای خود منبع کسب درآمدی را به دست آورد. با بروز جنگ از سوی اسکاتلند و تصرف نیوکاسل از سوی آنان، شاه جهت تأمین درآمد از طریق مالیات مجبور به تشکیل دوباره پارلمان شد. پس از اتمام جنگ پارلمان قدرت خود را دوباره به دست آورد و شاه دیگر توانایی منحل کردن آن را نداشت و حاصل جنگ داخلی میان چارلز اول و پارلمان، پیروزی پارلمان بود. پس از این جنگ داخلی، کرامول، چارلز دوم و جیمز دوم هم به رفتار خودکامه خود ادامه دادند و در نهایت پس از سلطه پارلمان بر شاه و گردن زدن وی، با انقلاب شکوهمند سال ۱۶۸۸، ویلیام و همسرش از هلند به حکومت رسیدند.

بعد از روی کار آمدن ویلیام، اعضای غالب پارلمان از سرمایه‌گذاران در بخش صنعت به‌ویژه منسوجات بودند. هرچند دموکراسی نیم‌بند آن زمان کارایی کمی داشت و تقریباً ۲ درصد از مردم حق انتخاب داشتند و حوزه‌بندی نمایندگان به شکل صحیح صورت نگرفته بود، اما توانایی عریضه‌نویسی برای عموم و سرازیر شدن این عریضه‌ها به پارلمان از ایجاد انحصارات به‌شدت جلوگیری کرد. بعدها هم طی اصلاحات عمیقی که در ساختار انتخابات ایجاد شد (سال ۱۸۳۲) مشکلات مربوط به نمایندگان و نحوه رأی‌دادن تا حد زیادی حل شد. ویلیام هم کارهای شاهان گذشته را ادامه نداد. حکومت از خودکامگی به سمت فراگیری پیش رفت؛ نظام بانکداری وام‌های کثیری را به سرمایه‌گذاران در

بخش صنعت داد؛ بار زیاد خراج از دوش صنعتگران برداشته شد و زمین داران متقبل این خراج شدند. این موارد منجر به شکل‌گیری انقلاب صنعتی در انگلستان شد. تجدید حیات اقتصاد و نهادهای اقتصادی در کنار محدود کردن انحصارات، اصلاح نظام بانکی و نظام مالی، تأمین سرمایه‌ها برای نوآوران و اصلاح سیاست‌های مالیاتی منجر به این امر شد که رشد اقتصادی در اقتصاد بریتانیا صورت بگیرد. تخریب خلاق با توجه به وضعیت تکثر سیاسی شکل گرفت.

در میانه‌های قرن هجدهم و با ممنوع کردن استفاده از منسوجات وارداتی از چین و هند و مکانیزه شدن صنعت نساجی، پیشرفت شگرفی در تولید منسوجات نخی در انگلستان مشاهده می‌شود. در حمل و نقل با ایجاد آبراه‌ها و خط راه‌آهن و کاهش هزینه‌های حمل و نقل، قیمت منسوجات کاهش یافت.

اما چه شد که بریتانیا راه ونیز را طی نکرد و دوباره به سمت نهادهای غیرفراگیر حرکت نکرد؟ برخلاف ونیز که ائتلاف کوچکی مدیریت جامعه را به عهده گرفته بودند، در انگلستان ائتلاف وسیعی از بازرگانان در پارلمان بودند و رقابت میان آنان منجر به تخریب خلاق در هر دو بازار سیاسی و اقتصادی شده بود.

ژاپن

در سال ۱۶۰۳ میلادی خاندان توکوگاوا امپراتور را به حاشیه راندند و خود فرماندهی را به دست گرفتند. کسانی که فرماندهی را به دست گرفتند شوگان نام داشتند. شوگان‌ها تا سال ۱۸۶۸ میلادی مروج نهادهای بهره‌کش بودند. آنان انحصار تجارت خارجی را به دست گرفته بودند، و در نظام فئودالی آن دوره نقش ارباب را داشتند و در نهایت منجر به فقر بیش از پیش ژاپن در این دوره شدند.

توکوگاوا بر تمامی مناطق تسلط نداشت. این امر سبب شد که مخالفان توکوگاوا که در این مناطق بودند بتوانند فارغ از نهادهای بهره‌کش شکل گرفته، قدرت بگیرند و در نهایت طی جنگ‌های داخلی شوگان‌ها را از دور خارج کنند و دوباره به حالت امپراطوری بازگردند. فقر اقتصادی در ژاپن منجر به فقر نظامی در آن کشور شد، به گونه‌ای که ۴ کشتی از آمریکا به راحتی توانست بر آنها چیره شود. مخالفان با کمک آمریکایی‌ها

شوگان‌ها را از دور خارج کردند. بهره بردن از این برهه سرنوشت‌ساز سبب شد تا ژاپن‌ها اولین قانون اساسی را در سال ۱۸۹۰ به تصویب برسانند.

چنین برهه‌ی سرنوشت‌سازی هم برای چین اتفاق افتاد و آنان در جنک تریاک مقابل بریتانیا شکست خوردند، اما با توجه به سلطه کامل امپراطوری چین، مخالفان نتوانسته بودند از لحاظ اقتصادی و نظامی پیشرفت کنند و این امپراطوری تا سال ۱۹۱۱ پابرجا ماند و در سال ۱۹۴۹ حزب کمونیست به رهبری مائو حکومت را در دست گرفت.

ایالات متحده

وجود نهادهای اقتصادی فراگیر و مکانیزم بازار لزوماً به کارایی نمی‌انجامد و ممکن است به انحصارات بزرگتر منجر شود. آنچه می‌تواند از بروز چنین امری جلوگیری کند نهادهای سیاسی فراگیر خواهد بود که از انحراف نهادهای اقتصادی فراگیر جلوگیری می‌کند. از اواخر قرن هجدهم تا اوایل قرن بیستم، ایالات متحده نظاره‌گر پیدایش‌های انحصارات بزرگ در خود بود، بنابراین حزب توده‌گرا و به دنبال آن حزب ترقی‌گرا و رئیس‌جمهورها شروع به مقابله با این انحصارات کردند. مقابله با انحصارات نه به خاطر اهداف شخصی و اهداف حزبی، بلکه صادقانه انجام گرفت تا رقابت شکل بگیرد. هوچی‌ها در زمان روزولت بدون هیچ‌گونه درنظر گرفتن منافع و با استفاده از آزادی رسانه ایجاد شده به واسطه نهادهای سیاسی فراگیر به مقابله با این موضوع پرداختند.

چرخه شوم

هم‌افزایی‌ها میان نهادهای اقتصادی و سیاسی استثماری، چرخه‌های شومی به وجود می‌آورد که در آنها همین که نهادهای بهره‌کش مستقر شوند، تمایل به ماندگاری دارند. در چرخه‌های شوم، وجود نهادهای بهره‌کش منجر به استمرار این نهادها می‌شود و وضعیت از گذشته هم بدتر می‌شود. رقابت و مبارزات در این چرخه صرفاً برای کسب منفعت است که در دست گروهی محصور شده است. در چرخه‌های شوم قدرت حرف اول را می‌زند و کسی بر توزیع ثروت نظارت نمی‌کند. با توزیع نابرابر ثروت و محصور شدن ثروت در دست گروه خاصی، فعالیت‌هایی شکل می‌گیرد که فضای سیاسی بسته شود تا این ثروت از دست این گروه خاص خارج نشود. جنگ‌ها و اغتشاشات در چرخه

تکاملی جهت آزادی سیاسی است، اما در چرخه شوم به منظور دستیابی به رانت‌های محصورشده در دست گروه‌های دیگر است.

به صورتی مشابه چرخه تکاملی نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی را همراهی می‌کند، اما نه چرخه تکاملی و نه چرخه شوم، هیچ‌کدام خدشه‌ناپذیر نیستند. درحقیقت برخی ملل از آن‌رو تحت نهادهای فراگیر روزگار می‌گذرانند که علی‌رغم نهادهای بهره‌کش در طول تاریخ توانستند این قالب را بشکنند و به سوی نهادهای فراگیر گذار کنند.

مثال‌هایی از چرخه‌های شوم

دولت عثمانی

دولت عثمانی به شدت در برابر تخریب خلاق مقاومت می‌کرد. یکی از این نمونه‌ها ورود دستگاه چاپ آن هم به صورت خیلی محدود بعد از سیصد سال از اختراع آن به داخل کشور بود. دولت عثمانی از باسواد شدن جامعه واهمه داشت و همچنین قصد داشت انحصار علم را در اختیار خود داشته باشد و این انحصار تا زمانی بود که علم حالت شفاهی داشت و ورود دستگاه چاپ این علوم را به صورت کتبی در می‌آورد و در نهایت در اختیار همگان قرار می‌گرفت.

اتریش و مجارستان

فرانسیس اول به عنوان آخرین پادشاه خودکامه در برابر صنعتی شدن مقاومت نشان داد، زیرا از مهاجرت به شهرها و پیوستن مهاجرین به مخالفان حکومت واهمه داشت. با توجه به تجربه حاصله در بریتانیا وی اجازه ورود ماشین بخار را به کشور نداد، به گونه‌ای که یک مسیر راه‌آهن کوچک داشت که آن هم با نیروی اسب کار می‌کرد.

حکومت تزاری در شوروی

در زمان تزارها، دولت در برابر ورود صنعت مقاومت نشان داد.

چین قبل از مائو

از قرن دهم تا سیزدهم دولت سونگ تحت نهادهای سیاسی و اقتصادی غیرفراگیر و جهت‌دادن به اختراعات، پیشرفت‌هایی را در تجارت و کشتیرانی ایجاد کرد. پس از دولت سونگ و در زمان حکومت مینگ، کشتیرانی به دلیل واهمه دولت از به قدرت‌رسیدن بازرگانان ممنوع شد، زیرا همین بازرگانان بودند که زمینه‌ساز فروپاشی دولت سونگ

شدند. حکومت چینگ هم صنعت کشتیرانی را کاملاً ساقط کردند و حتی اجازه سکونت تا ۱۷ مایلی سواحل را هم ندادند و بستری برای فقر هر چه بیشتر چین شدند.

اتیوپی

در این کشور پادشاه خودکامه خود زمین را توزیع می‌کرد، به گونه‌ای که ممکن بود کسی زمین را بکارد، فرد دیگری در مرحله داشت باشد و در نهایت فرد دیگری صاحب محصول باشد. به همین سبب حقوق مالکیت در این کشور بسیار ضعیف بود.

سومالی

جهت ایجاد نهادهای فراگیر، در کنار تکثر قدرت نیاز به تمرکز قدرت و انحصار خشونت از سوی دولت نیز وجود دارد. در سومالی تکثر قدرت وجود دارد، اما تمرکز قدرت وجود ندارد. هر کدام از ۶ قبیله حاضر در این کشور پتانسیل ایجاد خشونت را دارند. در این کشور بیشتر اوقات جنگ‌های داخلی شکل می‌گیرد و بحث اصلی میان قبایل بر سر دیه است.

سودان

سودانی‌ها حتی زیر بار خط هم نرفتند، زیرا ائتلاف حاکم تمایلی به مکتوب کردن دستورات خود نداشت. حتی شهروندان هم به دلیل واهمه از سوء استفاده از خط از جانب دولت، تمایلی به استفاده از خط را نشان ندادند.

افریقای مرکزی

معمولاً استعمارگران در مناطقی که قابلیت سکونت داشت مانند استرالیا، اقدام به تشکیل دولت توسعه‌گرا می‌کردند. یکی از دلایل ایجاد دولت‌های توسعه‌گرا در این مناطق، دادن باج به مهاجران بود، زیرا امکان استثمار نیروی کار بومی وجود نداشت. اما در مناطقی که امکان سکونت وجود نداشت، مانند افریقای مرکزی که قبرستان سفیدپوستان شد، استعمارگران اقدام به تشکیل دولت‌های بهره‌کش می‌کردند تا منابع خدادادی و انسانی آن را به غارت ببرند.

از اوایل قرن شانزدهم تا هجدهم و تصویب قانون ضدبرده‌داری در سال ۱۸۰۷، نزدیک به هشت میلیون برده به آمریکا و اروپا برده شد. هر چند با لغو قانون برده‌داری گمان

می‌رفت وضعیت افریقا بهتر شود، اما میراث باقی مانده از استعمار که همان دولت بهره‌کش بود منجر به آن شد که خود دولت اینک دست به استثمار نیروی کار خود بزند. چرخه‌های شوم در افریقا و خاورمیانه مانع از ورود انقلاب صنعتی به این مناطق شد. در افریقا ماهیت دولت‌های به وجود آمده تأمین برده برای استعمارگران بود. بعد از لغو قانون برده‌داری حاکمان آن مناطق با توجه به ماهیت حکومتشان، خود دست به استثمار مردم نمودند.

سیرالئون

بعد از استقلال سیرالئون از استعمار بریتانیا در سال ۱۹۶۱، استیونز که از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۵، قدرت را در سیرالئون به دست گرفته بود، تحکیم‌بخش نهادهای بهره‌کش به ارث مانده از استعمار بود. وی یک چرخه شوم را در این کشور به وجود آورد. در ظاهر به نظر می‌رسید فعالیت‌هایی که او انجام می‌دهد مخالف فعالیت‌های زمان استعمار است، اما وی ادامه‌دهنده چرخه شوم بود. بریتانیایی‌ها با توجه به نوسان زیاد محصولات کشاورزی در این کشور تصمیم گرفتند یک هیئت بازاریابی را در این کشور ایجاد کنند و در صدی از قیمت جهانی برای محصولات کشاورزی را در بازار محصولات کشاورزی تعیین کنند تا از نوسانات بازار جلوگیری کنند. این اختلاف میان قیمت واقعی و قیمتی که بریتانیایی‌ها پرداخت می‌کردند منجر به استثمار کشاورزان در آن کشور شد. بریتانیایی‌ها جهت دستیابی به سود بیشتر و تسلط بر مناطق بیشتر، راه‌آهن را در این کشور به راه انداختند. بعد از استقلال، با توجه به اینکه استیونز به صورت مرزی برنده انتخابات شده بود جهت جلوگیری از اغتشاشات از مناطقی که به حزب رقیب رأی داده بودند، راه‌آهن را از بین برد. هرچند استیونز راه‌آهنی را که بریتانیایی‌ها ساخته بودند از بین برد و در ظاهر به نظر می‌رسید برخلاف گذشته عمل کرده است، اما این دو کار به ظاهر در مقابل هم ترویج دهنده نهادهای بهره‌کش بودند و منجر به تداوم چرخه شوم در این کشور شدند.

سرلانکا

این کشور چرخه شوم را تجربه می‌کند. در این کشور زور حرف اول را می‌زند و کسی و یا گروهی اجازه نظارت بر توزیع ثروت را ندارد. در سال ۱۹۸۰ رئیس بانک مرکزی وقت

را به دلیل اعتراض به یک سری از سیاست‌ها، از بالای ساختمان بانک مرکزی به سمت پایین پرتاب کردند.

زیمبابوه

بیکاری در این کشور ۹۴ درصد و تورم بسیار بالاست. موبابه حکومت را در سال ۱۹۷۰ با سرکوب مخالفانش به عهده گرفت. موبابه پس از اینکه دیگر منبع مالی برای کسب مشروعیت نداشت، اقدام به چاپ پول کرد. وی در تمامی امور دخالت می‌کرد، حتی برنده بازی بخت‌آزمایی می‌شد.

نکته: تنها دولت موجب عقب‌افتادگی ملل گوناگون نمی‌شود؛ بلکه نخبگان سنتی هم که از تمرکز دولت جلوگیری می‌کنند نقش به‌سزایی در عقب‌افتادگی ملل دارند.

توسعه معکوس در سایه استعمار

(جزایر ملوکان واقع در جنوب اندونزی)

این مجموعه جزایر از لحاظ تولید ادویه‌جات منحصر بودند. استعمارگران بعد از دوزدن دماغه افریقا به این جزایر دسترسی پیدا کردند و با مطیع کردن حاکمان یا با کشت و کشتار وسیع انحصار ادویه را در دست خود گرفتند. این امر باعث شد که کشتیرانی و تجارت جنوب شرقی آسیا صدمه زیادی بخورد، همچنین مناطق دیگر به دلیل ترس از استعمارگران از کشت چنین محصولی امتناع کردند.

حرکت به سمت جلو

در این بخش از کشورهای صحت به میان می‌آید که به سمت نهادهای فراگیر حرکت کرده‌اند. در تمامی کشورهای که چرخه شوم و تکاملی را تجربه کرده‌اند، تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود که به تاریخ نهادی آن کشورها، نحوه انقلاب و دوران قبل و بعد از انقلاب این دسته از کشورها بستگی دارد.

افریقای جنوبی

افریقای جنوبی یکی از مناطقی بود که امکان سکونت برای سفیدپوستان فراهم بود. با مهاجرت سفیدپوستان به این مناطق و اثرات سرریزی که آنان در کشاورزی داشتند، موجبات بهبود وضعیت مالی بومیان را نیز فراهم آوردند. با کشف معادن الماس و طلا و

نیاز به نیروی کار در کنار رقیب شدن سیاه‌پوستان (با توجه به غنی شدن آنان) سفیدپوستان ابتدا به فکر افتادند که سیاه‌پوستان را فقیر کنند. سفیدپوستان با به قدرت رساندن دوباره سران قبایل، سیاه‌پوستان را محدود کردند، به گونه‌ای که آنان در کمتر از ۲۰ درصد مناطق اجازه کشاورزی داشتند و اجازه استفاده از گاوآهن را هم نداشتند. این امر منجر به فقیر شدن سیاه‌پوستان شد و آنان مجبور به پذیرش دستمزد کم در قبال کار در معادن شدند. آنان اجازه ورود به کارهای فنی را در معادن نداشتند و فقط به عنوان یک کارگر ساده مشغول به کار شدند، درواقع مانع رنگی در این کشور سبب محدود شدن سیاه‌پوستان در این کشور شد.

جامعه افریقای جنوبی بر طبق نظریه آرتور لوئیس به دو بخش سنتی و مدرن تبدیل شد و دولت آپارتاید اجازه حرکت از جامعه سنتی به سمت مدرن را نمی‌داد. سرانجام جامعه نه به صورت طبیعی، بلکه از طریق یک انقلاب سیاسی و به رهبری نلسون ماندلا در سال ۱۹۹۴ به سمت جامعه مدرن حرکت کرد.

فرانسه

فرانسه تا قبل از ۴ اوت ۱۷۸۹، ۳ قرن خودکامگی را تجربه کرده بود و نهادهای بهره‌کش در آن شکل گرفته بودند. لویی چهاردهم مجمع نیم‌بند نجبا را هم که گاهی در مقابل پادشاه می‌ایستاد منحل کرد. مجلس فراگیر عموم هم به جهت تأمین درآمد برای جنگ با بریتانیا به وجود آمد، اما این مجلس به جای پرداخت به این موضوع، شروع به دفاع از حقوق اشراف، روحانیون و سایر گروه‌های اجتماعی نمود. اما بعد از تشکیل مجلس مؤسسان، نظام فتودالی از بین رفت؛ نظام طبقاتی ویران شد؛ مقام روحانیون را در حد یک کارمند پایین آمد؛ و سرانجام در سال ۱۷۹۱ یک نظام مشروطه ایجاد شد. فرانسه از سال ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۴، عصر ترور را تجربه کرد، به گونه‌ای که در این سال‌ها لویی شانزدهم و بسیاری از رهبران رادیکال انقلاب اعدام شدند. ناپلئون هم پس از ۵ سال حکومت دیرکتوار، به عنوان پادشاه خودکامه تا سال ۱۸۱۵ بر فرانسه حکومت کرد.

یکی از قوانینی که در سال ۱۷۸۹ به تصویب رسید، برابری همگان در برابر قانون بود و این منجر به آن شد که مردم عادی هم بتوانند وارد نهادهای سیاسی بشوند. فتوحات ناپلئون موجب شد تا این نوع از قانون در برخی از مناطق فتح‌شده به وسیله وی، انتقال

یابد و زمینه‌ساز انقلاب صنعتی در اروپا شود. همچنین بعد از سال ۱۷۹۱، یهودیان که تا آن زمان در گوشه‌ای محصور شده بودند و از بسیاری از فعالیت‌ها منع می‌شدند و به فعالیت‌های خاص محدود بودند، آزادی‌هایی را کسب کنند.

چرا تحولات بنیادی در برخی از جوامع منجر به تشکیل چرخه شوم شد و در برخی مناطق چرخه تکاملی؟

چرا تحولات بنیادین در بریتانیا نتیجه متفاوتی از تحولات بنیادین در کنگو، اتیوپی و سیرالئون داشت؟

یکی از حامیان انقلاب شکوهمند در بریتانیا، بازرگانان بودند که بعد از موفقیت در انقلاب به عنوان حامی مالی ائتلاف حاکم از کارآفرینی و تخریب خلاق حمایت کردند. در این انقلاب ائتلاف وسیعی از حامیان شکل گرفت و اجازه سوءاستفاده گروه خاصی را از این شرایط نداد. نکته سوم هم در وجود تاریخ نهادی مناسب در بریتانیا بود.

در کشورهای دیگر وضعیت به گونه‌ای دیگر بود. معمولاً این کشورها مستعمره بودند و میراث استعمار را با خود به همراه داشتند. از سوی دیگر یک طبقه بازرگان برای حمایت از تحولات وجود نداشت و امکان ایجاد یک ائتلاف وسیع از حامیان این تحولات پدید نیامد، بلکه یک گروه کوچک برای تصاحب منافع بر روی کار آمده بودند و تحولات بنیادین نه تنها به فراگیر شدن نهادها کمکی نکرد بلکه شرایط را برای ایجاد چرخه‌های شوم در این کشورها فراهم کرد.

نهادهای غیرفراگیر با متمرکز کردن ثروت در دست گروه خاصی، زمینه‌های بی‌ثباتی سیاسی را فراهم می‌آورند.

دموکراسی بدون نهادهای فراگیر

کلمبیا

در کلمبیا با وجود دموکراسی، نهادها فراگیر نیستند. در کلمبیا گروه‌های چریکی چپ-گرای وجود داشتند که به روستاها حمله می‌کردند. در یکی از این غارت‌ها آنان یک گاودار را کشتند. بعدها سه فرزند وی در پی انتقام، گروه IUC که یک گروه شبه‌نظامی راست‌گرا بود را تشکیل دادند و کشور نظاره‌گر نزاع بین این دو گروه شد. بعدها هنگامی

که در کلمبیا دموکراسی ایجاد شد به دلیل تسلط کامل شبه‌نظامیان بر یک سوم آراء، هر کدام از نمایندگان و رئیس-جمهورها به دنبال کسب رضایت شبه‌نظامیان بودند. در جوامعی که فرادستان راضی به ایجاد دموکراسی می‌شوند، معمولاً شبکه‌های حامی - پیرو شکل می‌گیرد و دموکراسی کارکرد خود را از دست می‌دهد. در این جوامع دموکراسی به آزادی سیاسی و به دنبال آن نهادهای اقتصادی فراگیر نمی‌انجامد.

آرژانتین

حکومت در آرژانتین از سال ۱۹۱۴ تا دهه ۸۰ مدام میان نظامیان و دموکرات‌ها دست به دست شد. رشد شگفت‌انگیز ۵۰ ساله آرژانتین که تحت نهادهای غیرفراگیر و صادرات محصولات کشاورزی بود، نتوانست دوام بیاورد و سرانجام این کشور به ورطه رکود کشیده شد. آرژانتین در این دوره شاهد بی‌ثباتی‌های سیاسی برای توزیع منافع تحت نفوذ نهادهای غیرفراگیر بود.

یکی از نمونه‌های وجود نهادهای غیرفراگیر در آرژانتین این بود که هنگامی که دولت با بی‌ثباتی زیاد در بازار پول مواجه شد، تصمیم به برابری ارزش دلار و پزو گرفت. هر ۱ پزو برابر با ۱ دلار بود. این سیاست منجر به بالا رفتن ارزش پول داخلی شد و منجر به افزایش افسارگریخته واردات به کشور شد. عده‌ای با تدبیر خود و اینکه دولت بالاخره مجبور خواهد شد ارزش پول خود را کاهش دهد تمام دارائی‌های خود را به دلار تبدیل و در بانک‌ها پس‌انداز کردند. پس از اینکه ارزش هر ۴ پزو برابر با ۱ دلار شد این افراد تصمیم به تبدیل پول خود کردند، اما دولت به جای ۴ پزو برای یک دلار به آنها ۱ پزو داد.

مطلق‌گرایی جدید

این نوع از مطلق‌گرایی بعد از به قدرت رسیدن حزب کمونیست به وجود آمده است.

کره شمالی

در کره شمالی با وجود فقر زیاد مردم، رئیس‌جمهور در یک کاخ ۷ طبقه و پر از کالاهای لوکس زندگی می‌کند. یکی از نمودهای وجود نهادهای بهره‌کش در کره شمالی زمانی بروز کرد که دولت تصمیم گرفت دو صفر از واحد پول خود بردارد و اعلام کرد که مردم جهت تعویض پول به بانک‌ها مراجعه کنند. شاهکار دولت در این بود که برای تعویض

پول سقف تعیین کرد و افرادی که بیش از این مقدار پس‌انداز داشتند بخشی از پول خود را نتوانستند تعویض کنند و با توجه به سلطه کامل دولت بر نظام بانکی، تمام این پول‌ها به نفع دولت به خزانه رفت. دولت این کار را جهت اینکه مردم ثروتمند نشوند و ادعای آزادی سیاسی نکنند، انجام داد.

شوروی

کمونیست‌ها مدام از عدالت سخن به میان می‌آوردند، اما اولین کاری که لنین کرد به وجود آوردن یک حزب بود که از مردم متمایز بود.

ازبکستان

اسلام کریمف به عنوان دبیر حزب کمونیست در سال ۱۸۹۱ به عنوان رئیس‌جمهور ازبکستان انتخاب شد و با کمک ارتش حکومت را دست گرفت. ازبکستان تا قبل از فروریختن دیوار برلین در تولید پنبه و چای مزیت نسبی داشت، اما بعد از فروپاشی شوروی مردم دیگر پنبه نکاشتند. دولت مردم را مجبور به کاشت پنبه کرد و به دلیل اینکه دیگر از ماشین‌های دوره‌گرد زمان شوروی خبری نبود، برای کشت و برداشت پنبه از کودکان دبستانی استفاده کرد. دولت با استثمار کودکان و اجبار آنان به کار این سیاست را انجام داد. این کودکان مجبورند دو ماه از اواسط شهریور و در اوایل بهار به کار اجباری بروند و ممکن است شب‌ها در انبارها و در کنار وسایل کشاورزی و حیوانات بخوابند. در ازبکستان شاخص توسعه انسانی بالاست، تمام کودکان به مدرسه می‌روند، اما یک سوم از مردم ازبکستان کاملاً فقیرند. نظامیان یک حکومت خودکامه ایجاد کرده‌اند.

مصر

پس از کودتای ۱۹۵۲، یک دولت شبه‌سوسیالیستی تحت حمایت‌های شوروی جایگزین وضعیت امپراطوری در مصر شد. مصر در قبل از این سال هم تجربه رشد تحت نهادهای غیرفراگیر را در زمان محمدعلی تجربه کرده بود. با حرکت دولت شبه‌سوسیالیستی به سمت بازار و شکل‌گیری شبکه‌های حامی - پیرو در مصر، به تدریج انحصارات بزرگ در این کشور شکل گرفتند. حامیان بزرگ حزب دموکرات در مصر در واقع همان انحصارگران بودند، به گونه‌ای که بسیاری از وزرای حسنی مبارک به دلایل اقتصادی وارد شبکه حامی - پیرو در این دولت شده بودند. حزب دموکرات ملی توسط سادات در

سال ۱۹۷۸ به وجود آمد و پس از ترور وی در سال ۱۹۸۱، حسنی مبارک تا سال ۲۰۱۱ رئیس جمهور مصر شد. دولت حسنی مبارک هم به دلیل نارضایتی مردم و عدم پشتیبانی ارتش از دولت فروپاشید. وجود نهادهای استثماری در مصر ۴۰ درصد از مردم را فقیر کرده بود، به طوری که درآمد آنان روزانه کمتر از ۲ دلار بود.

تولدی دوباره

در این قسمت از کشورهایی سخن به میان می‌آید که از چرخه شوم نجات یافته، اما به سمت چرخه‌های تکاملی هم حرکت نکرده‌اند.

چین

در سال ۱۹۴۹، حزب کمونیست به رهبری مائو با غلبه بر ملی‌گرایان حکومت را در دست گرفت. سیاست‌های کمونیستی تحت برنامه‌ریزی شوروی نظیر اشتراک‌گذاری زمین‌ها و از بین رفتن مالکیت خصوصی مطرح گردید و دولت مالک همه اموال شد. مائو تحت برنامه‌های ۵ ساله، بحث جهش بزرگ رو به جلو و انقلاب فرهنگی را مطرح کرد. از جمله سیاست‌های مدنظر مائو که اعمال شد تولید خانگی فولاد بود که به دلیل مشکلاتی که به وجود آمد و در کنار خشکسالی در این دوره، صدمه سنگینی به کشاورزی وارد ساخت و جان نزدیک به ۴۰ میلیون نفر را گرفت.

ژنرال دنگ شیائو پینگ یکی از دستیاران مائو بود که معتقد بود «سیاست‌هایی که در چین انجام می‌شود فارغ از اینکه کمونیستی باشد یا نباشد باید وضعیت مردم را بهتر کند. اینکه یک گربه سیاه باشد یا سفید مهم نیست، مهم این است که آن گربه موش بگیرد.» ژنرال دنگ به دلیل این تفکرات از سوی حزب کمونیست مورد صدمه قرار گرفت و برای مدتی به اردوگاه‌های کار تبعید شد، اما بعد از تغییر نخست وزیر دوباره مورد حمایت قرار گرفت. بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، یک گروه ۴ نفره به رهبری همسر مائو قصد تصاحب حکومت را داشتند، اما با کودتای نخست وزیر وقت این امر اتفاق نیفتاد. ژنرال دنگ با جذب افرادی که در دوران مائو صدمه بسیاری دیده بودند توانست محبوبیت خود را بیش از پیش کند و سیاست‌های مدنظر خود را ترویج دهد. وی معتقد بود که با وجود چنین نهادهای سیاسی هم می‌توان نهادهای اقتصادی فراگیر را ایجاد کرد. اعتقاد به نظام بازار حقوق مالکیت خصوصی در کشاورزی مدنظر وی بود، اما چون

مقبولیت و مشروعیت خود را از طریق همین حزب کمونیست به دست آورده بود به فرآیند اصلاح نهادهای سیاسی کشور وارد نشد. نویسندگان معتقدند به دلیل عدم توازن میان نهادهای سیاسی و اقتصادی، رشد اقتصادی فعلی چین پایدار نخواهد بود. اقتصاد چین مانند یک پرندۀ در قفس است.

نتیجه گیری

دلیل وجود نابرابری‌ها در دنیا به موجودیت و ماهیت نهادهای اقتصادی که در آن کشور وجود دارد، برمی‌گردد. این نهادهای سیاسی هستند که به نهادهای اقتصادی ماهیت و موجودیت می‌دهند.

نهادهای سیاسی، نهادهایی هستند که در طول زمان به وجود آمده‌اند و وابسته به مسیر تاریخی‌ای هستند که آن جوامع طی کرده‌اند. بنابراین جهت از بین بردن نابرابری‌ها نمی‌توان به سادگی این نابرابری‌ها را از بین برد، زیرا نهادهای سیاسی در آن جامعه نهاده شده‌اند و ایجاد تغییر در نهادهای سیاسی به کنش میان گروه‌های اجتماعی و ائتلاف حاکم برمی‌گردد. با توجه به عدم همسویی اهداف نخبگان و گروه‌های اجتماعی، هرچه توزیع قدرت میان نخبگان سیاسی یکسان‌تر باشد، تعادل میان فرادستان و شهروندان حاصل خواهد شد.

آن دسته از نهادهای سیاسی که منجر به حفظ حقوق مالکیت برای کارآفرینان شوند و ریسک و عدم اطمینان را کاهش دهند، منجر به پیدایش انگیزه‌های اقتصادی و به دنبال آن ایجاد نهادهای اقتصادی مطلوب خواهد شد. از این‌رو ایجاد نهادهای اقتصادی مطلوب در گرو ایجاد انگیزه‌های اقتصادی مطلوب است که آن هم در گرو نهادهای سیاسی مطلوب است و نهادهای سیاسی مطلوب هم در گرو آزادی سیاسی و توزیع یکسان قدرت میان نخبگان خواهد بود.

وجود نهادهای فراگیر و یا غیرفراگیر به تاریخ نهادی آن کشور برمی‌گردد. وجود بستر مناسب نهادی برای هر کشور زمینه‌ساز نهایت استفاده از برهه‌های سرنوشت‌ساز را برای آن کشور فراهم خواهد آورد. وجود نهادهای فراگیر در کنار تکاثر قدرت و تمرکز انحصار خشونت پشتوانه‌ای برای ایجاد چرخه‌های تکاملی خواهد شد، در غیر این صورت آن کشور به دام چرخه شوم خواهد افتاد و رشد کوتاه‌مدت در این دسته از کشورها و تمرکز

ثروت در دست گروهی از افراد، زمینه‌ساز بی‌ثباتی سیاسی و خشونت در آن جامعه را فراهم خواهد آورد، زیرا گروه‌های جامانده از جرگه قدرت به دنبال سلطه بر این منافع خواهند بود.

به طور کلی در ارتباط با چرایی شکست برخی از کشورها می‌توان گفت: وجود نهادهای اقتصادی فراگیر که خود در گرو نهادهای سیاسی فراگیر هستند مسیر توسعه کشورها را رقم می‌زند. هرچند در مراحل اولیه توازن دوگانه بسیار مهم‌تر از وجود این دسته از نهادهاست، اما در نهایت رشد تحت سلطه نهادهای بهره‌کش دائمی نخواهد بود و کشور باید حرکت به سمت جلو را در پیش بگیرد و جهت جلوگیری از بی‌ثباتی سیاسی با فراگیرکردن نهادهای اقتصادی و سیاسی زمینه‌های ایجاد تخریب خلاق را در بازار اقتصادی و سیاسی فراهم آورد. طی کردن این مسیر به تاریخ نهادی آن کشور و برهه‌های سرنوشت‌سازی که برای آن کشور رقم خورده است، بستگی دارد.